



This is a digital copy of a book that was preserved for generations on library shelves before it was carefully scanned by Google as part of a project to make the world's books discoverable online.

It has survived long enough for the copyright to expire and the book to enter the public domain. A public domain book is one that was never subject to copyright or whose legal copyright term has expired. Whether a book is in the public domain may vary country to country. Public domain books are our gateways to the past, representing a wealth of history, culture and knowledge that's often difficult to discover.

Marks, notations and other marginalia present in the original volume will appear in this file - a reminder of this book's long journey from the publisher to a library and finally to you.

### **Usage guidelines**

Google is proud to partner with libraries to digitize public domain materials and make them widely accessible. Public domain books belong to the public and we are merely their custodians. Nevertheless, this work is expensive, so in order to keep providing this resource, we have taken steps to prevent abuse by commercial parties, including placing technical restrictions on automated querying.

We also ask that you:

- + *Make non-commercial use of the files* We designed Google Book Search for use by individuals, and we request that you use these files for personal, non-commercial purposes.
- + *Refrain from automated querying* Do not send automated queries of any sort to Google's system: If you are conducting research on machine translation, optical character recognition or other areas where access to a large amount of text is helpful, please contact us. We encourage the use of public domain materials for these purposes and may be able to help.
- + *Maintain attribution* The Google "watermark" you see on each file is essential for informing people about this project and helping them find additional materials through Google Book Search. Please do not remove it.
- + *Keep it legal* Whatever your use, remember that you are responsible for ensuring that what you are doing is legal. Do not assume that just because we believe a book is in the public domain for users in the United States, that the work is also in the public domain for users in other countries. Whether a book is still in copyright varies from country to country, and we can't offer guidance on whether any specific use of any specific book is allowed. Please do not assume that a book's appearance in Google Book Search means it can be used in any manner anywhere in the world. Copyright infringement liability can be quite severe.

### **About Google Book Search**

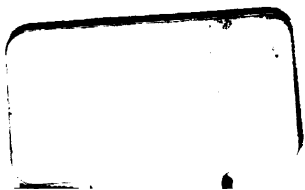
Google's mission is to organize the world's information and to make it universally accessible and useful. Google Book Search helps readers discover the world's books while helping authors and publishers reach new audiences. You can search through the full text of this book on the web at <http://books.google.com/>

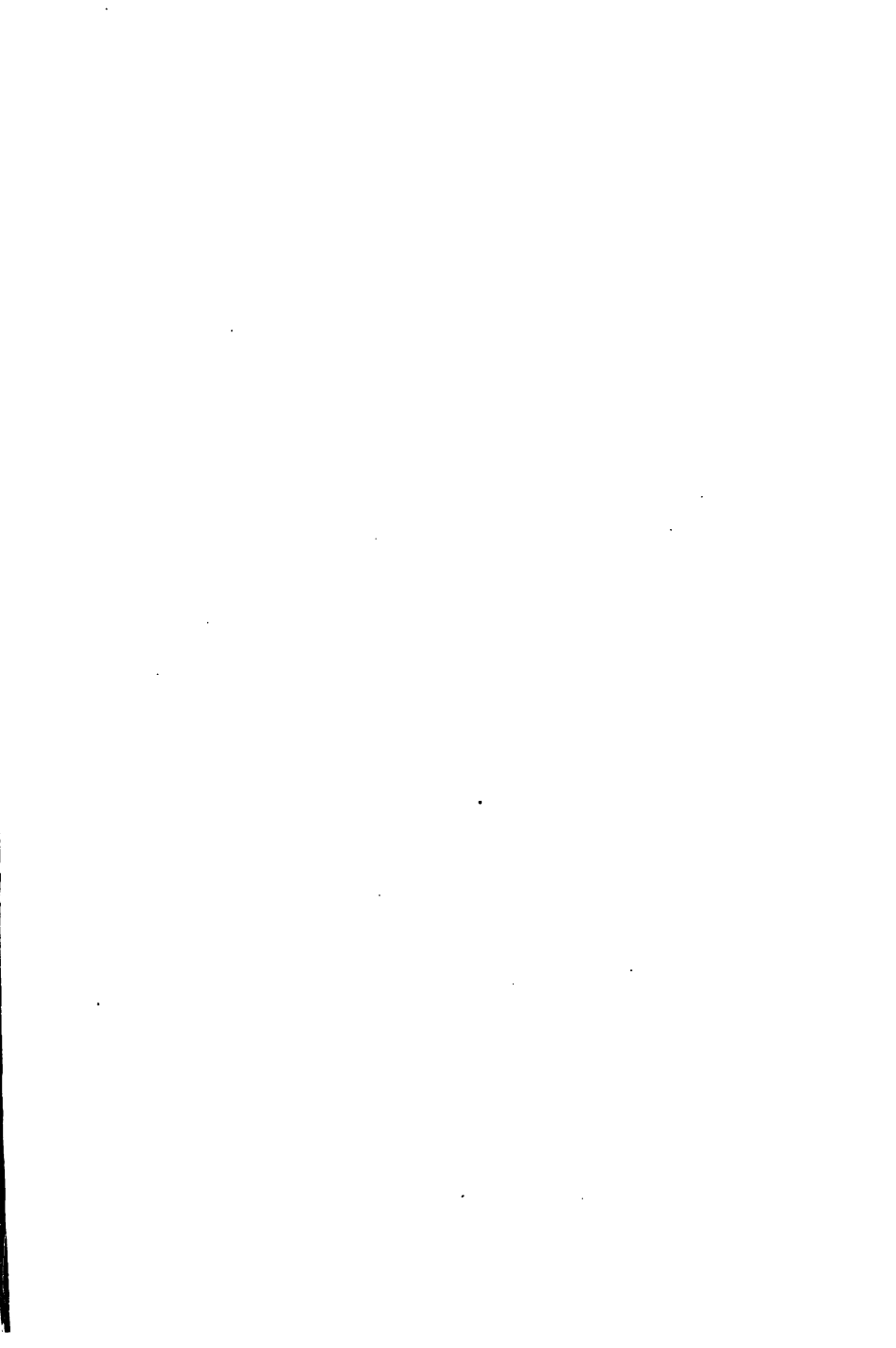
UC-NRLF

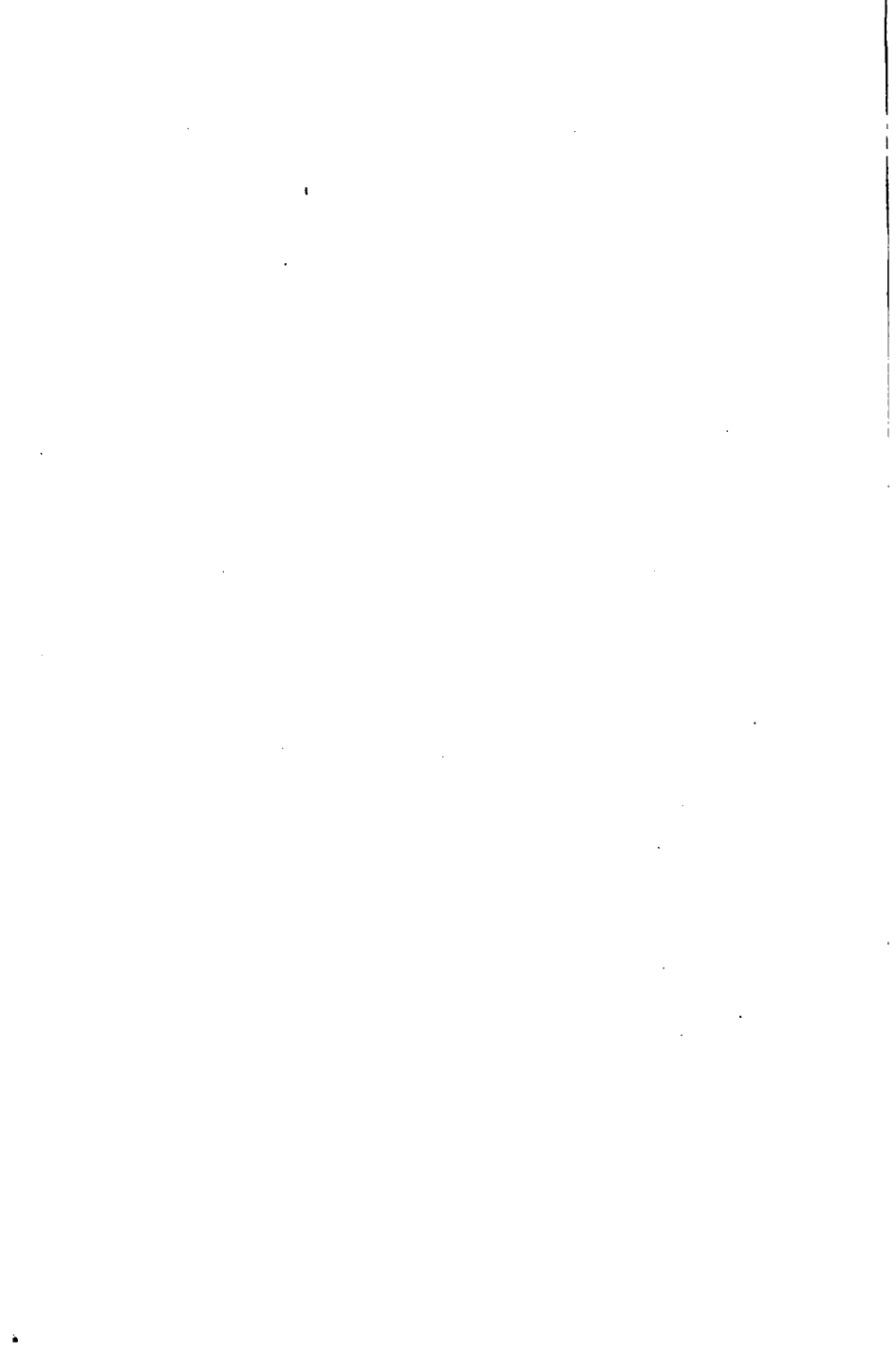


B 3 946 309

A TRAVELLER'S NARRATIVE  
WRITTEN TO ILLUSTRATE  
THE EPISODE OF THE BÁB







A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.

London: C. J. CLAY AND SONS,  
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,  
AVE MARIA LANE.



Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.

Leipzig: F. A. BROCKHAUS.

New York: MACMILLAN AND CO

# A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

## THE EPISODE OF THE BĀB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,  
AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION  
AND EXPLANATORY NOTES,

BY

EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN  
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.

VOLUME I. PERSIAN TEXT.

*EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.*

CAMBRIDGE:  
AT THE UNIVERSITY PRESS.

1891

*[All Rights reserved.]*





BP391

T7

v.1

54939

Cambridge:

C. J. CLAY, M.A. AND SONS,

AT THE UNIVERSITY PRESS.

ما دام الحیات خاطر موروی نماند ازده و برآ  
 عموم در زمان قحطی ایران جمیع ثروت خویش را  
 انفاق فقرا و مساکین نموده بودند با وجود  
 این شهرت میان خلق بحین نفق کشته  
 لکن خال مدتیست که عدالت چادشاهی  
 داد و دهانست و کس حیات خیر نعدا  
 عظیمه نتواند والسلام



فرغ از کتابخانه کاتب السکین حرف الرآله لکمه  
 ۱۱ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۶

حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگویند که  
 ما از این طایفه نیستیم کفایتت و وسیله  
 نجات و حمایت ابدی قبول نمودند بلکه <sup>منطقه</sup>  
 فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که  
 حدت و شدت اتمام حجه بغلیان امداد  
 کفایت بقتل و اعدام نمودند بعد از کشتن  
 بر جسدشان اهانتی چند وارد آوردند که <sup>بشر</sup>  
 سزاوارنه و تقصیلش خارج از قدرت کفایت  
 فی الحقیقه بحالتی خونین دو برادر بیخه <sup>بشد</sup>  
 که حتی کشتن مسیحی جلفا در آن روز نجرم و فرزندان  
 کریمه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که هر  
 نفسی بر حال آن دو برادر گریست چه که در

تالان و تاراج و عیال و اطفال و مضطرب  
 و پریشان و جمیع موجودات را ضبط و غارت  
 نمودند و از ترس اینکه شاید حضرت کبیر را  
 بنایه سر بر سلطنت رسانند و لشان دادند  
 کشایند در فکر قتل و اعدام آنها افتادند لهذا  
 بعضی از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر  
 قتل دادند بعد از دو برادر امیر و زنجبی  
 نموده در محضر عموم حاضر نمودند و آنچه خوا<sup>سته</sup>  
 که اعتراض وارد نمودند و آنکه نکته بگیرند  
 و بهانه آغاز کنند نتوانستند طاقت گفتند  
 یا باید تبری از این امین بجوئید و یا آنکه در  
 زیر شمشیر عقوبت سر بنهید آنچه بعضی از  
 حاضرین



و عقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلم  
 در جمع محامد و مدائح بودند و اعمال و انفعالات  
 بمنزله موا عظ و نضایح بامیر محمد حسین امام جمعه  
 اصنافیان معامله داشتند و چون بحساب رسیدند  
 مبلغ هجده هزار تومان طلبستان معلوم میشد  
 قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بپسند  
 مهور خواستند بر امام جمعه این قضیه کراکن  
 آمد تا بدجهت غضب و عدوان رسیدند  
 خویش را محقوق یافت و خردادن چاره داشت  
 فریاد و معنائ برداشت که این دو برادر را  
 هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاه  
 بعبثه جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال را

هر چند بندرت بعضی از علماء، رسمی نظر علی  
 شخصی و عرضی عوام را تحریک و هائی هو  
 بلند نمایند و یک دو نفر از این طائفه را  
 با ضرر و اضرار از بیت کنند چنانچه در این  
 ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر  
 از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین  
 از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت  
 و نجابت مشهوران اقطار از اهل ثروت و  
 مشغول تجارت و با جمیع خلق با کمال لغت  
 و حسن معاشرت رفتار می نمودند از این دو  
 برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا  
 چه رسید باحوال و احوالی که موجب عذا  
 و عقاب

شد که بیشتر این توهمات از دسائیس ارباب نفوذ  
بود که همیشه در پس پرده خیال بجهت تقسیم امور و  
توسیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول منافع  
و حفظ مواقع خویش ذرات را در آینده خیا  
بمثابه کرات و گاه را گوه نمودار مینمودند ابتدا  
این وهام را اصل و اساسی و این گفتار را  
دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را  
قدرت و توانی و تبعه فقیر را چه جرئت و  
اقتداری که خلل و فتور و بقوه قاهره وارد  
ارند و یا قوه جنبدیه سلطنت را مقاومت  
توانند از آن زمان تا بحال در ایران آشوب  
و فتنه زائل و صوضا و غوغا ساکن است

عظیمه و اوقات عزیزه که بذل تعرض از انوشیروان  
 میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه حاصل نمیشود اگر  
 چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید  
 سرزمینهای نانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء  
 دعایا و شهر یاری صرف شده بود تا حال کثرت  
 سلطانی معور و کشتن اداها الی از فیض عدالت  
 ظلّ اللّهی معنور و بارقه سلطنت ایران چون  
 صبح صادق در افق کیمیا نغمه بود و شمع هموار  
 بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص  
 روایت نمودند و بر سر اصل مطلب درویم ذات  
 همایون بنفیس نفیس شخص ستر مکنون فرمودند  
 از قرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مشهور  
 شد



وهدان انسانی مقدس و محترم است و اولاد  
 ان باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تمیز  
 اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق  
 مکنونه عالم امکانست و دیگر آنکه مسئولیت  
 که از خصائص دل و جان است اگر در این جهان  
 واقع گردد دیگر چه کفیری از برای بشر در روز  
 حشر اگر بر دین عدل الهی باقی ماند ضمائر  
 و افکار در حیطه احاطه مالک الملوک است نه  
 ملوک لهذا در نفس در عالم وجود هم افکار در  
 جمیع مراتب و عقائد موجودند و نه الطرق الی الله  
 بعدد انفس الخلائق از حقائق معانیست  
 و لکل جعلنا منسکاً از دقائق قرآنی این همت

که  
 در  
 این  
 عالم  
 امکانست  
 و  
 دیگر  
 آنکه  
 مسئولیت  
 که  
 از  
 خصائص  
 دل  
 و  
 جان  
 است  
 اگر  
 در  
 این  
 جهان  
 واقع  
 گردد  
 دیگر  
 چه  
 کفیری  
 از  
 برای  
 بشر  
 در  
 روز  
 حشر  
 اگر  
 بر  
 دین  
 عدل  
 الهی  
 باقی  
 ماند  
 ضمائر  
 و  
 افکار  
 در  
 حیطه  
 احاطه  
 مالک  
 الملوک  
 است  
 نه  
 ملوک  
 لهذا  
 در  
 نفس  
 در  
 عالم  
 وجود  
 هم  
 افکار  
 در  
 جمیع  
 مراتب  
 و  
 عقائد  
 موجودند  
 و  
 نه  
 الطرق  
 الی  
 الله  
 بعدد  
 انفس  
 الخلائق  
 از  
 حقائق  
 معانیست  
 و  
 لکل  
 جعلنا  
 منسکاً  
 از  
 دقائق  
 قرآنی  
 این  
 همت

دین  
 و ضبط و ربط ممالک هم مل و اصول و اساساً  
 جمعیت بشریه معطل و از کار حکومت سلاطین  
 متزلزل مگردند و اقتدار رؤساء دین و زهادین

در جمیع اقطاع ممتد بود و چون این اختلافات  
 و تعرضات و تعصبات را از میان برداشتند و  
 حقوق مساوات رعایا و حریت و حدان برابرا  
 اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار از افق  
 مملکت طالع و لایح گردید بقسمیکه از ممالک  
 جمیع مراتب ترقی نموده در حالتیکه اعم سلطنت  
 اورپا امیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود  
 حال دول عظیمه آسیا مقارمت دول صغیره  
 اورپا نتوانند این بر اهت مشافی کافی است که  
 وحدان

وکالاتت که اعظم موهبت عالم انسانست  
 الا تعرض بطریق این زبان و هدم بنیان و قطع  
 نسل انسان نبوده در قرون وسطی که بدایتش را  
 سقوط امپراطوری رومان و نهایتش فتوح  
 قسطنطنیه است بدست اسلام در حالیکه  
 اودی ب سبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب  
 تعصب شدید و تعرض قریب و بعید شیوع  
 یافت کار بجائی رسید که بنیان انسان <sup>بکلی</sup>  
 در بانهدام گذاشت و راحت و آسایش رئیس  
 و مرئوس و امیر و مأمور در پس پرده انعدام  
 متواری گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر  
 تشویش و اضطراب بودند مدتی بجای مختل

ملل متوجه در قطعات خمسہ عالم مملکات  
 جسم پیدا نموده جزیره صغیراقلانیتک<sup>لی</sup> شما  
 کجا و قطعه جسم هندوستان شرقی کجا ایا  
 بجز بتوید بین اقوام و احزاب توان استیلا یافت  
 باری بسبب توان غا دله ازاد کی و حدیان<sup>حد</sup> و تو  
 معامله و مساوات بین ملل و اقوام<sup>لحمیه</sup> فی الحقیقه  
 قریب ربع معمره عالم را در تحت حکومت<sup>ش</sup> خود  
 گرفتند بواسطه<sup>المن</sup> مبادی ازادی و روز بروز بر  
 اقتدار و قوت و اتساع مملکت افزودند و اکثر  
 اقوام رومی زمین نام این دولت را بعدالت<sup>ب</sup>  
 نمایند عصبیت دینیّه و تدین حقیقی محک  
 و امتحان<sup>ش</sup> ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل  
 و کلاست

خفا نرو و جدان دعا یا و بر ایا باشد کل رعیت  
 پادشاهی و در ظل حمایت تا حدار و هستند <sup>کس</sup>  
 سمیع و مطیع اسوده و مسترح و هر کس با غی و طا <sup>عی</sup>  
 مستحق سیاست اعلحضرت جهان بینی علی الصو  
 زمان بکل تغییر نموده و حقایق و اعیان تبد <sup>یل</sup>  
 کشته اینگونه امور در جمیع ممالک مانع نمودند <sup>ف</sup>  
 و داعی اخطاط و قدرتی است ترزل شد بد که  
 بر اذکان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه <sup>سب</sup>  
 عظیم و خطب جمیم این قوانین و اصول تقریر <sup>سب</sup>  
 و دولتیکه مقرر مگو منش در اقلان فیک بالسیک  
 در افضی قطعه شمالیه است بسبب صاوت  
 بین رعایا، مختلفه و توحید حقوق مدنیت

و عدلان و تعصب حکام از حوزه حکومت ایران  
 خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و  
 عصیان جوانان ترکمان فی الحقیقه ابن قضیه  
 بوده و الا در هیچ عهد و عصری از ایران منقطع  
 نبودند تا وجود و صوح مضرت چه لزوم تبرهن  
 بیچارگانست و اگر ترویج فتوی خواهدیم نفسی از  
 غل و زنجیر وحدت شمشیر خلاص نخواهد شد  
 چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف  
 مختلفه چون متشرعین و شیخیه و صوفیه  
 و نصیریّه و سائره موجود و هر یک تکفیر و  
 تفسیق طائفه دیگر نمایند در ایضورت  
 چه لزوم که حکومت تعرض این وان و پاچی  
 صمانز

کبری داخل قایم و اقوام متوعه در ظل حما  
 حکومت عظمی بنا کن و خادم بودند و وسعت مملکت  
 روز بروز زیاد نموده اغلب قطعه آسیا در تحت  
 حکومت عادلانه جها مبنانی و اکثر فرقی و مملکت  
 در سلسله دعیت تا حداری بودند و چون  
 قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد  
 و اصول مسئولیت افکار وضع و اساس شد  
 ممالک وسیعه سلطنت ایران متناقص نمود و  
 قطعات کثیره و اقالیم عظیمه از دست رفت  
 تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسمیه توران  
 و استور و کلدان از دست رفت تطویل چه لزوم  
 حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

و از فساد اثری نماند و وجود تضاعف نفوس و تزیان<sup>ها</sup>  
 و تکاثر این گروه از کثرت تضام و تعزيب<sup>نیل</sup> بغضاً  
 این طائفه کل در منتهای سکون و رکون<sup>عز</sup> طاعت  
 شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد  
 رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت<sup>ی</sup>  
 وسیله مشروع و تعرض نماید و اهانت جائز  
 داند و از این گذشته تعرض بوجدان و  
 عقاید اقوام و تعزيب<sup>نیل</sup> فرقی مختلفه اما  
 اشاع کسور و مخالف فئوح ممالک دیگر و  
 خارج کثرت رعیت و مخالف اساس قوم<sup>است</sup> سلطنت  
 حکومت جسیه ایران زمانیکه تعرض بوحدا<sup>ن</sup>  
 نداشت طوائف مختلفه در تحت لوائ<sup>سلطنت</sup>  
 کبری



ومعلومست خط حرکت این طائفه چون افتاد  
 مشهور و مشهور و آنچه باید و شاید از ردع  
 و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضربت و  
 تشدید و مقصدی بمحصول برسید در ممالک بنا  
 چون تشدید و تعذیب را در چنین مواضع  
 عین تشویق و تحریص مفاهد نمودند و عدم  
 اعتنا را افریتر دیدند فائزه انقلاب را خا<sup>بستر</sup>  
 ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات عمومی  
 احزاب نمودند و از ادکی عموم طوائف را لو<sup>زد</sup>  
 شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضحیج  
 اجمع از تحریک و اعوا و تشویق و اغراست  
 سوئاست که از آشوب و فتنه خبری نیست

منافی امنیت و آسایش لکن این طائفه در هر وقت  
 خویش ثابتند و در مسلك و امین راه می روند  
 و متمسکند و متشبث و متوسل بقسمی که  
 جان را یگان نشا و نمایند و بحسب مسلك خود  
 طالب رضای پروردگار محمد بنوعده دارند و  
 سوسه میدهند جوهرها اعتد و صبور در  
 و مستقیم هستی خویش را فدا نمایند و ناله  
 و امین بر نیارند آنچه گویند فی الحقیقه را از  
 در و نست واضح گویند و پویند بدالات  
 در همون پس با دید نظر با اس و رئیس نمود  
 و تبیین خنسیس را بهمانه ناکرد چون روش و  
 تعالیم و مفاهیم مسائل و مخالف رئیس  
 و معلومت

و مساوات بین نوع انسانیت و از هر فرقه  
 از اهل افاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای  
 حکومت عادلانه مجازات عاجله است و هر شخصی  
 که مرتکب بندگی و کوی سبقت بود مستحق الطاف  
 جنان نبانی و سزاوار عواطف جلیله شهر و است  
 زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و حلوه دیگر  
 تعرض بطریق و این در هر مملکتی با دی خسران  
 مبین است و توسل نامه الترقی معدلت و  
 مساوات بین اقوام روی زمین احترام و حد  
 از احزاب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از  
 فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان تداخل  
 در امور سیاسیست و نمایش است و کرخ درود

این درد را درمانی و این زخم را مرهم اسفنجی <sup>میسر</sup>  
 نشد از وظائف و صوالم حکومت ازادگی  
 وجدان و اسودگی دل و جان است و در جمیع  
 اعصار با عت ترقی درخبات و استیلا <sup>ش</sup>  
 جهان است بمالک متمدد نه مسائره این تعوی  
 حاصل ننمود و با این درخبات عالیة نفوذ و  
 اقتدار و کائنات نکشت مگر زمانیکه منازعه  
 مذاهب را از میان برداشت و جمیع طوائف را  
 بمیزان واحد معامله نمود جمیع بکقوم و بحر <sup>کبر</sup>  
 و یک نوع و یک جنسند مصلحت قائمه <sup>و</sup>  
 قائمه است و از اعظم اسباب جهان بینی و  
 اکبر و مسائل اشاع نطق کشورستانی معتمد  
 و مساوی

و تسویق با اخصاف خصایل و خصائل حمیده است  
 قطعاً مدخل امور سیاستیه نداشته تصدیه  
 با آنچه سبب امثوب و فتنه است ننموده در آن  
 حکومت عاده لایحه بیخانه نتواند و وسیله بدست  
 ندارد مگر تعرض بضمائم و روحدان که از خصایل  
 دل و جان است و این قضیه نیز تعرض بسیار  
 شد و سعی بلیغاً در کشت چهره خونها که رنجته  
 شد و چهره سرها که او بینه هزاران نفوس قتل  
 و هزاران نساء و اطفال سرگشته و امیر گشتند  
 بنا بنیاهها که ویران شد و چه بسیار خانمان  
 و دو دمان بزرگان که بیسرومانان گشت  
 جان حاصل نشد و فایده بدست نیامد

دیهیم جهانانیت انت که جمیع رعایا از هر  
 فرقه و امین در ظل ظلیل معدلت سلطاً بی  
 مظهر بختایش و در کمال انبایش و کامرانی باشند  
 زیر سایه الهی ملجأ عالیان و ملاذاد میان است  
 تخصیص بجزئی نداشته علی الخصوص حقیقت حال  
 و کنه مقال بیظانغه مشهود و معلوم کردید  
 جمیع اوراق و صحائفشان بکرات و مراتب در  
 افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است  
 اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح  
 فلاح گردد مضافاً به کل این اوراق منع افشا  
 و حسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد  
 صداقت و امتثال و تعلق با خلاق ممد  
 و تشویق

و حصول فوائد ذاتیه تجسیم امور عموده اند  
 و اگر چنانچه اعلی حضرت شهر یاری بنفس نفس  
 تفتیش امور فرمائید گمان چنانست که در بیجا  
 حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد <sup>نوی</sup>  
 و مدخلی در امور سیاسی ندارند مدارحک  
 و سکون و محور سبک و سلوک محصور بر بود  
 روحانیه و مقصور بر حقایق و حدانیه است  
 مدخلی با امور حکومت و تعلیمی بدستگاه  
 سلطنت ندارد اناس کشف بجائست و  
 تحقیق و اشارات تربیت نفوس است و هدایت  
 اخلاق تصفیه قلوبست و نورانیت طوابع  
 اشراق و انچه سزاوار رسیده ملوک کانی و برادر <sup>ند</sup>

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شون  
 از خصائص و لوازم عالم انسانست بل و در ابتدا<sup>بیت</sup>  
 سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج <sup>یا</sup> هجاء الله  
 و جمیع اشخاص که همراه بودند از ادینه بعضی عکا  
 نقل نمودند و میرزا یحیی را نقله ما عوسا  
 در اینجا استقرایا قمتد لکن در ایران بعد از چند<sup>چند</sup>  
 بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن  
 تدبیر شریف و در حقیقت و فوغات قدیم <sup>و حدیث</sup>  
 مطلع و خبیر بمصنوع حضرت شریف یاری عرض  
 نمودند که آنچه تا بحال در حضورها بون از این  
 طائفه نقل و روایت شده و ذکر و حکایت  
 رفته یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد<sup>منضمه</sup>  
 حصول



ملکوت رحمن اشراق نموده که مبینی مشاهده  
 میشود و یا ناطقی خود را محل شمائت و مغتربات  
 عباد نمینمودم انتقی از این عبارات سرز<sup>شته</sup>  
 اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و بوابه  
 اینظانفه بدست میآید و اگر از روایات و  
 حکایات که در افواه نامر است اطلاع بحقیقت<sup>این</sup>  
 قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین<sup>حقیقت</sup>  
 بکلی پوشیده و پنهان کردد لهذا بهتر این است  
 که اساس و مقاصد اینظانفه را از مضامین  
 تعالیم و مضائف و لواحق استنباط نمود <sup>خند</sup>  
 و دلالت و نصوصی اعظم از این نه چه که این<sup>است</sup>  
 اساس است و فصل خطاب بکفتار و رفتا

و همچنین آنچه لازم است تفحص در احوال رعیت  
 و اطلاع بر اعمال و امور هر حزبی از ارباب از نظر  
 قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسای میطلبیم که مشت  
 نمایند تا این اختلاف از میان برخیزد و اتفاق  
 بنور اتفاق منور شود تا مدیکل با آنچه از قلم <sup>که</sup>  
 جاری شده تمسک نمایند و عمل کنند <sup>هد</sup> خوشتر  
 و ذرات کائنات کواه که آنچه سبب علو و <sup>سوق</sup>  
 و قربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر  
 نمودیم از حق میطلبیم عباد را تا بید نمایند آنچه  
 این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصاف  
 با صفا اکتفا نماید در آنچه از این مظلوم <sup>ها</sup>  
 شده نظر کنند قسم بافتاب بیان که از حق <sup>سماء</sup>

ملکوت

بیکجریپ و قطرهای یک بحر از جمله دین الله و  
 مذهب الله عرض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء  
 مشیت عالیه قدم نازل گشته و ظاهر شده است  
 علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت  
 کبریا از برای ظهور و افشاق نیز اتحاد دین الهی  
 و شریعه ربانی بوده و نمود عالم و تربیت ام و  
 الهیان و ولایت من فی البلاد از اصول و احکام  
 الهی است سبب اعظم از برای این عطیه کبر  
 کاس زندگی بیخشد و حیات باقیمه عطا فرماید  
 و نعمت سرمدیه مبذول دارد رؤسای این  
 مخصوص مظاهر عدل الهی در میان است ایضا  
 و علو و حفظ ان حمید بلیغ باید مبذول دادند

العالم واز جمله آن الذی بقی ابنه اوینا  
 من الایمان کانه رب احدی انی علیه هاء  
 الله وعتابته ورحمته الی سبقت العالمین  
 از جمله یا اهل بها شما مشارق محبت و مطا  
 عتایت الهی بوده و مستید شاز است و لعن  
 احدی میا لانید و چشم را از آنچه لا یوق نیست  
 حفظ نمائید آنچه را دارانید بنمائید اگر مقبول  
 افتاد مقصود حاصل و الا نقر من باطل ذر  
 بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم سب  
 حزن نشوید تا چه رسد بزاع و فساد امید  
 هست در ظل سدرة عتایت الهیه تربیت  
 شوید و بما اراد الله عامل گردید هر دو  
 یکشود

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل يد  
 من الله ويعود اليه انه لسد الخلق ومرجع العالمين  
 واذ جعله قد صنعتم من الفساد والجدال في  
 والألواح وما اريد بذلك الاعلواكم وسعواكم  
 يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس ونورها  
 والاشجار واوراقها والجار ولمواجها والأد  
 وكنوزها نسئل الله ان يميد اولبآة وتوينا  
 على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز  
 البديع ونسئله ان يوفق من في حوزة علي العلي  
 بما امر وانه من القلم الأعلى وان جعله امير شجرة  
 دانتر اينكله عليا است همدار ميكر يد و  
 يكفا خنار ليس الغر من حيا الوطن بل من

ينظر الى الرعية بعين الألفاف ويحفظهم  
 من الاعتناء ونسئله تعالى بان يجعلك  
 ناصرا لامره وناظرا الى عدله لتكلم على العبا  
 كما تحكم على ذوق قرابتك وفتننا ولهم ما تخناز  
 لنفسك انه لهو المعتد والمتعالى الصبر العتو  
 وچون مناسبت حاصل شد لهذا موافق  
 چنين ديدك شد كه بعضى از تعاليم بهاء الله  
 كه در حقا ئف ولواعظ مندرج است در اين مقام  
 نيز مختصراً مندرج كرد تا اصل مناسبت و در  
 و مبادى و بنيان واضح و عيان شود و اين  
 عبارات از حقا ئف متعدده نقل شده از جمله  
 غامض و الادبى بالروح والريحان اياكم  
 اننا خذكم

ما لذى بقاى وما نفعنى حيوت ولا يحق  
 على اهل البصر والتأخرين الى المنظر الا كبراً  
 في اكثر ايامي كنت كصيدا لس تحت مسفح  
 بشعره واحدة ولم يد رمق ينزل عليه انزل  
 في الحين او بعد حين وفي كل ذلك نسكراً  
 رب العالمين ومحمد في كل الاخوان امة على  
 كل شئ شهيد نسئل الله ان يبسط ظله  
 لسرع اليه الموحدون ويأوي فيه المحاصون  
 ويرزق العباد من دوح عنايته زهراً ومن  
 افق الظافة زهراً ويؤيد به فيما يحب ويرضى  
 ويوقعه على ما يقربه الى مطلع اسمه آمنة المحنة  
 لنا لا بغض الطرف عما يرى من الاحجاف و

بعض العلماء من الضعيفه والعضاء لينظروا  
 الأشياء بعين لا يعينها الأعضاء ويصعد  
 الى مقام لا تقلبهم الدنيا ورياستهم عن النظر  
 الى الأفق الأعلى ولا يشغلهم العاش وآسيا  
 الفرائض عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال كما  
 ولواتهم يفرحون بما ورد علينا من البلاء سو  
 يأتي يوم فيه يوحون ويكون ودي لخير  
 فينام عليه من العزة والغنا والثروة و  
 العلاء والراحة والرخاء وما انا فيه من  
 الشدة والبلاء لا خربت ما انا فيه اليوم  
 والآن لا ابدل ذرة من هذه البلاء بما اخطو  
 في ملكوت الأنتاء لولا البلاء يا في سبيل الله  
 مالد



عن الخادم . واما الآن مجنون يحيا بالظلام الله  
 تسجوه بايدي الظنون والاهوام . سوف تشق  
 اليد البيضاء . جيباً لهذه الليلة الزملاء .  
 يومئذ يقول العباد ما قالته الآثامات من  
 قبل ليظهر في العايات ما بدا في البدايات  
 اريدون الأقامة ورجلهم في الركاب . وهل  
 يرون لذئابهم من ايات لا ورب الأديان الآ  
 في الكتاب . يومئذ يقوم الناس من الأهدان  
 ويسئلون عن التراث . طوبى لمن لا نسومه  
 الأثقال . في ذلك اليوم الذي فيه تمر الجبال .  
 ويحضر الكل للسؤال في محضر الله المتعال .  
 شديد النكال . نسئل الله ان يعقد من قلوب .

عشر جوادهم وطوى محضادهم وكلت أسنانهم  
 وذلت أقدامهم لم اد رالى متى يكون مطية  
 الهوى وبهميون في هيام الغضلة والغوا  
 اتقى عزّة من عزّ وذلة من ذلّ ام يبقى من  
 اتكأ على الوسادة العليا وبلغ في العزّة الى  
 الغاية القصوى لا وربّ الرحمن كل من عليها  
 فان ويبقى وجه ربّي العزيز المتّان اى درع  
 ما اصابها باسم الردى و اى خود ما عزته يد  
 القضاء و اى حصن منع عنه رسول الموت اذ  
 اى و اى سر برى ما كسر و اى سد برى ما قفز  
 لو علم الناس ما و اذ الختام من رحيق رحمة ربهم  
 العزيز العلام لسبذو الملام واسترضوا  
 عن العلام



وموانسي وحوش الغار لا اخرج واصبر كما صبر اولو  
 الخمر وذو العزم يحول الله ما لك القدم  
 وخالق الام وامشكر الله في كل الاحوال ونحو  
 من كرمه تعالى بهذا الحبر عتق الرقاب من  
 السلاسل والاعلان ويجعل الوجوه خاصة  
 لوجه العزيز الوهاب انه محب لمن دعاه  
 وقريب لمن ناهاه . وسئله بان يجعل هذا  
 السلاء الادمى در على كل وليا انه وبه معظم  
 من سيون مشاحذة . وقضب نافذة . لم نزل  
 بالسلاء اشرف نوره . وسنا ذكره هذ بيته  
 قد خلت في القرون الخالية والاعصار المنا  
 ضوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

رضعوا موائيمهم ووضعوا لهم كائهم اخذوا امر الله  
 مزوا وطهوا ولعبا ويحسبون انهم محسنون في  
 حصن الامان هم محسنون ليس الامر كما يظنون  
 عذابرون ما ينكرون سوف ننقل من هذا  
 المنفى الاقصى الى سجن عكا ومما يقولون انها  
 ارض معدن الدنيا واقبيها صورة واردتها  
 موائيم وانتها مائة كائها دار حكومة الصدق  
 لا يسمع من ارضها الا صوت ترجيعه وورد  
 ان يحبسوا العبد فيها ويدوا على وجهها  
 ابواب الرخا وبصدا عن اعراض الحيوة الدنيا  
 فيما عن من ايامنا قال الله لو يهلكني اللغيب  
 يهلكني اللغيب ويجعل فراسي من الصخرة الصماء

وموايبي

ويجعلنا من الذين توجبهوا اليه وانقطعوا عما  
 سواه يا ملك قد رايت في سبيل الله ما لا  
 رأيت عين ولا سمعت اذن قد اذكر في المعارف  
 وضائق على المعارف قد نصب منضاح السلا<sup>مة</sup>  
 واصفر منضاح الراحة كم من البلاد انزلت<sup>ك</sup>  
 منها سوف تنزل امثوه مقادير الى الغر<sup>ين</sup>  
 ووداني ذناب الحجاب قد استهل مدحني  
 الى ان بل مضجعي وليس حزني لنفسي تا لله  
 رأسو يشتا في الرماح في حب مولده وما مررت  
 على شجر الا وقد خاطبه فوادى باليت قطعت  
 لاسمي وصلب عليك حبيدي في سبيل<sup>ي</sup>  
 بل عبادي الناس في سكرتهم يعمهون ولا ير<sup>ون</sup>

ولا رمز ايامى القوم وهم يشهدون امينون  
 وهم يعلمون لم ادنى اى واحد يهيمون اما <sup>ن</sup>رو  
 يذهبون ولا يرجعون الى متى يغيرون <sup>ن</sup>فعل  
 يهبطون ويصعدون الم يان للدين منها  
 ان تحشع قلوبهم لذكرا الله طوبى لمن قال <sup>ل</sup>القول  
 بلو يارب ان ومان وميقطع عما كان <sup>ت</sup>ههنا  
 لا يحصد الاما زرع ولا يؤخذ الاما وضع  
 الا بفضل الله وكرمه هل حلت الارض <sup>ل</sup>فالدن  
 لا تمنعه سجات الحلال عن الصعود الى <sup>ل</sup>الملكوت  
 ربه العزيز المتعال وهل لنا من العمل <sup>ل</sup>ما  
 يزدل به العليل ويقربنا الى مالك العليل  
 نسئل الله ان يعا ملكنا بفضل الله لا بعد له  
 ويجعلنا

الكوز من كرمه وقض البحر عند بسط الكفهم و  
 همهم وابن من طالذ وأصغر في العصيان  
 ومال ذرع عن الرحمن ابن الذي كان يجنب  
 اللذات ويحتفل ثما والتهوات ابن ربات  
 الخجان وذوات الخجان ابن اعضانهم المماثلة  
 وافنانهم المتطاوله وقصودهم الغالية و  
 بساقتهم العروبة وابن دقة ادبها ودقة  
 نسيمها وخزيماتها ومزيرايها وهدد  
 ورقانها وحفيف ثمارها وابن محروم  
 المفترقة وثورهم المبتمة فواها لم فذ  
 هبطوا الخضب وخابوا القضيض <sup>بمع</sup>  
 اليوم منهم ذكر ولا ركز ولا يعرف منهم احد

وسردهم الموضوعات وفرشهم المبسوطات هيئات  
 قد صار الكل نوراً. وجعلهم قضاء الله هباءً  
 منثوراً. فدنننا كنوزنا. وتشتت ما جمعوا.  
 وتبدد ما اكتسبوا. اصبحوا لا ترى الا امانكهم <sup>لله</sup> الظالمين  
 وسوقهم الخاوية. وحذوهم المنقرضين.  
 قسبهم بالبالية. ان البصير لا يشغله المال  
 عن النظر الى المثال. والخبير لا تمسكه الاموال  
 عن التوجه الى الخبير المتعال. ابن من حكم علما  
 ما طلعت الشمس عليهم. واسرفوا واستطرفوا  
 في الدنيا وما خلق فيها. ابن صاحب الكتيبة  
 التمرية. والثرافية الصغرى. ابن من حكم في الرزق  
 وابن من ظلم في الفيحاء. وابن الذين لو تعدد  
 الكون



به اشرف الأرض والسماء هل يبقى لاحد منا  
 عنده من ثروته او يغنيه عن مالنا <sup>صيته</sup>  
 لو ينظر احد في الذين ناموا تحت الرضام  
 وجاودوا الرغام هل يقدر ان يميز رسم  
 حجاج المالك عن براجم الملوك الا ومالك  
 الملوك وهل يعرف الولاية من الرعاة وهل  
 يميز اولى الثروة والغناء من الذي كان بلا  
 حداً ووطاءً تالله قد رفع الفرق <sup>المن</sup>  
 قضى الحق وقضى بالحق ابن العلم والضلالة  
 والامراء ابن دقة انظارهم وحلة اصباغهم  
 ورقة افكارهم وسلامة اذكارهم وابن  
 خزائنهم المستوحون وذخائرهم المشهودة

المضلون ويطَّلعوننا وورد على أمنا الله من  
 قوم سوء أخسر من ونرى اليوم يعترض القوم  
 على الذين ظلموا من قبل وهم يظلمون امتد ما  
 ظلموا ولا يعرفون . قاله اني ما اردت الفسا  
 بل تطهير العباد عن كل ما منعمهم عن التقرب الي  
 الله ما لك يوم التناد . كنت فاعلم على مضجعو  
 مرت على نفحات ربي الرحمن واقظتني من النوم  
 يشهد بذلك سكان جبروته وملكوته  
 واهل مدائن عزه . ونفسه الحق لا اخرج من  
 السلافة في سبيله ولا عن الرزايا في حبه و  
 رضائه قد جعل الله السلافة غادية لهذه  
 التسكرة الخضرآء . وذبالة لمصباحه الذي  
 جمره

او حلتهم بنا حرمه الله قال نحن اول من اتبع  
 او امر الله ونحن اصل الامر ومبدئه واول كل  
 خير ومنههاه ونحن اية العدم وذكره بين الامم  
 قيل انكم القرآن قال فينا انزله الرحمن  
 ونحن نسائم السجنان بين الاكوان ونحن الشوا  
 التي انشعبت من البحر الاكظم الذي احبى الله  
 به الارض بعد موتها ومنا انشربت اياته  
 وظهرت بيئاته وبرزت اثاره وعندنا  
 معانيه واسراره وقيل لا يجرم ملئتم قلوبكم  
 بحب الله وانقط عنا عما سواه انما ذكرنا  
 عبارة عليه السلام بل اظهرنا رشتنا من بحر  
 الحيوان الذي كان مودعا في كلماته ليحيى

يا سلطان قد خبت مصابيح الأضفاف و  
 اشتعلت نار الاعتساف في كل الأطراف الى ان  
 جعلوا اهلي اسارى ليس هذا اول حرمة منك  
 في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظروا وينكر  
 ما ورد على الرسول الى ان جعلهم القوم مساقين  
 وادخلوهم في دمشق الفيحاء وكان بينهم سيد  
 الشاجدين وسند المقرئين وكعبة المشقة  
 روح ما سونه فذاه قيل لهم وانتم الخوارج  
 قال لا والله نحن عباد امتنا بالله وايادة وينا  
 افترت عن الأيمان ولاحت اية الرحمن هـ  
 بذكرنا ما لت الجهلاء وما طمت الظلمة التي ماتت  
 بين الارض والسماء قيل حرمتهم ما احله الله  
 او حللتهم

يا الهي اسئلك باسمك الذي به صخرت من في  
 السموات والارض بان تحفظ سلاح امرك <sup>بوجاهة</sup>  
 قدرك والطاقت لنا كما تمر عليه ارياح <sup>الانكسار</sup>  
 من بشر الذين غفلوا من امر اسمك الحسن  
 ثم زد نون يد من حمتك انك انت المقدر  
 على من في ارضك وبها آتاك اي رب اسئلك  
 بالكلمة العليا التي بها فرغ من في الارض و  
 السماء الامن تمتك بالعرفق الوثقى بان لا  
 تدعى بين خلقك ما دفعني اليك وادخلني  
 في ظلال رحمتك وامر مني من ذلال <sup>سائر</sup> غمرتنا  
 لا مسكن في جناتك، مجرك وقباب الطافك لك  
 انت المقدر على ما نشاء وانك انت المقيم <sup>القيوم</sup>

فخلد وعاجر استضائق عليه الأرض سعتها  
 الى ان رفعه الله الى السماء، واكر تفصيل انبيا  
 عزم شوديم ان است كه كسالت غاوض كرد  
 والبت اذنت لي يا سلطان لنرسل الي حضرتك  
 ما تقر به العيون وتطمئن به النفوس ويوقن  
 كل منصف بان عندك علم الكتاب لو لا اعراض  
 الجهلاء، واعراض العلماء، لقلت مقالاً تفرح  
 به القلوب وتطير الى الهوا، الذي يسمع من هزج  
 ادبها انه لا اله الا هو ولكن الان لعدم  
 اقتضاء الزمان منع اللسان عن البيان  
 وختم افاء التبيان الى ان يفتح الله بعدته  
 انه لهو القدر والقدير سبحانك اللهم  
 يا ابي

وَالسَّمَاءِ فَتَاتِيهِمْ بَابُهُ وَلَوْ سَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى  
 الْهَدْيِ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ تَاللهِ اِنْ مَضَى  
 ابْنُ دَوَائِبَ مَنَارَكَ قُلُوبَ مَعْرِتَيْنِ دَرَا حَرَقَاتٍ  
 وَاَمْثَالِ ابْنِ اَهُودَ وَارَدَهُ مَحْقَقَهُ اِنْ نَظَرَ مَحْمُودُ  
 وَابْدَانُ فَعَكَرَ تَعْمُودَهُ وَمِنْهَا يَمِيذُ كَسَبِ اِعْرَاضِ  
 عِبَادِ دَرِظْمُ وَرِطَالِ اَنْوَارِ اَلْهَيْبَةِ حَبْرُ بُوْدَهُ وَ  
 هَمَّ حَبْرٍ قَبْلَ اِنْخِطَامِ اَنْبِيَا دَرِ عَيْسَى مِنْ مَرِيضٍ  
 مَلَا حَظَّهُ فَرَمَا يَمِيذُ بَعْدَ اِنْظِهَارِ اَنْ مَظْهَرِ حَبْرٍ  
 جَمِيْعِ عِلْمًا اِنْ سَادِحِ اِيْمَانِ اِنْ اَلْكَفْرِ وَطَعْنَانِ نَسَبِ  
 دَادَهُ اِنْ دَرِ اَبَا اَلْاَخْرَهُ بَا حَا زَهُ حَتَّانِ كَهْ اَعْظَمِ عِلْمًا  
 اِنْ عَصْرُ بُوْدِ وَهَمَّ حَبْرٍ فَيَا فَا كَهْ اَقْصَى اَلْقَضَا  
 بُوْدِ بَرِ اَنْحَضْرَتِ وَارَدِ اُوْرِدِ نَدَا اِنْجِزَا كَهْ قَلَمِ اَزْدِ

علمای آن عصر در سنین اولتیه از یهود و نصاری  
 از آن شهر فوق اعراض نمودند و با اعراض آن  
 نفوس جمیع از وضع و شریف بر اطفال، نوران  
 نیز فوق معانی گرفتند اما می کل در کتب صد گز<sup>است</sup>  
 از جمله وهب بن داهب و کعب بن اشرف و  
 عبدالله بن و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقتضای  
 رسید که در سفلی دم اطهر آنحضرت مجلس شریف  
 ترتیب دادند چنانچه حق جل و ذی کبر خیر فرموده و آن  
 میکر ما لادین کفر و لیثبتوا و یقتلوا و  
 یخرجوا و میکرون و میکر الله و الله خیر لنا کرمین  
 و هم چنین میفرماید و آن کان کبر علیک اعراض<sup>ضمیم</sup>  
 فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض و سلک  
 فالسما



نخواهد بود انبیا که نشانی بجز احدیه و مخاطب <sup>حج</sup>  
 روح الهیه اند محل اعراض و اعتراض فاسد واقع <sup>شدند</sup>  
 تا چه رسد بان عباد چنانچه میفرمایند و همت  
 کل امة برسوالم لیاخذوه و جادلوا بالباطل  
 لیدحضوا بالحق و هم چنین میفرمایند ما یأثم  
 من رسول الا کانوا به یستزتون در ظهور خاتم  
 انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداء  
 ملاحظه فرمایند که بعد از اشرق الشمس حقیقت  
 از افق مجاز چه مقدار ظلم از اهل صدق بر آن  
 مظهر عز ذی الخلال وارد شده شبانی عجا  
 غافل بودند که اذیت آنحضرت را از اعظم <sup>ل</sup> اعمال  
 و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه <sup>که</sup>

مکاره را خاین ندانسته تا چه رسد با آنچه صریحاً  
 در کتاب الهی فی ان فائز است حق ناس را از شراب  
 حرامی فرموده و حرمت آن در کتاب الهی فازل و  
 مثبت شده و علمای عصر کثیر الله امثالهم طراً  
 ناس را از این عمل شیع می نموده اند مع ذلك  
 بعضی مرتکبید حال جزای این عمل بنفوس <sup>عاقبت</sup> دانستند  
 وان مظاهر عزت تقدس مقدس و میر بشهد  
 بتقدسیم کل الوجود من الغیب والشهود  
 علی این عباد حق را بعباده نائبات و حکم فائز  
 میدانند لا مقرر لا مهرب لا احد الا الله  
 ولا غاصم ولا ملجأ الا الیه و در هیچ عصری  
 اعتراض ناس از عالم و جاهل منوط نبوده و  
 نخواهد

النعمة التي نزلت من سما، كرمك وسحاب رحمتك  
 لينقطع عما عنده ويتوجه إلى شطر الطائف أي  
 رب آيتك على بضرة المظلومين من عبادة وآلاء  
 كلمتك بين خلقك ثم افصره بجنود الغيب و  
 الشهادة ليسخر المدائن باسمك ويحكم على من على  
 الأرض كلها بقدرتك وسلطانك يا من بيك  
 ملكوت الأيجاد وانت الحاكم في السدء و  
 المعاد لا اله الا انت المقدر والعز من الحكيم \*  
 ثباني بوذاد وبيتكاه حضور سلطان في مشبه  
 نموده اذكرة الكرا ونفسي لزامي ناطقة عمل قبيحي  
 صناد رشودان وا از مذهب ابن عباد ميثم قد  
 فوائده الذي لا اله الا هو ابن عبد ارمكاج

نماید و اگر طالب دنیا است اموریکه سبب علت  
 اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود  
 البته ارتکاب نماید بلکه باعمالیکه سبب  
 ناس است عامل شود پس مهربان شد که اعمال  
 مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود  
 نسئل الله بان یحفظ عبادہ عن التوحه الی  
 غیره و یقرهم الیه انه علی کل شیء قدير  
 سبحانک اللهم یا الهی تسبح حیندی و تری حاکم  
 و صری و ابتلائی و تعلم منافی نفسی ان کان  
 ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب  
 بریتیک الی افق سماء عرفک و قلب السلاطین  
 الی عین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه یا الهی  
 النعمه

بلکه حدود الهیہ سبب و علت حفظ برتہ  
 بوده و خواهد بود بقوله تعالیٰ ولکم فی القضا  
 حیوة یا اولى الالباب از عدل حضرت سطان  
 بعید است کہ بمطای لغوی جمعی از نفوس موذ  
 سینا ط غضب شوند حق جل ذکره منفرماید  
 لا تزولرزة و ذراخری و این سبی معلوم کہ  
 در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل عاقل  
 و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور  
 شنیعه از عاقل بعید است چه کہ عاقل با طاب  
 دنیا است و یا قارک ان اکثر تارک است السبہ  
 لغیر حق توجه ننماید و از این گذشته خستہ  
 او را از ارتکاب افعال منہتہ مذمومہ منع

بقتل و تاج مسغول شود چنانچه در تبریز  
 و غیره بعضی از فرخند و زخارف کثیره اخذ  
 نمودند و ابتدا در پیشگاه حضور سلطان <sup>عز</sup>  
 نشدند کل این امور نظر بان واقع شد که این <sup>فقره</sup>  
 بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند  
 و بان فقره پرداخته اند طوائف متعدده و ملل  
 مختلفه در ظل سلطان مستر میزند بکطائفه  
 این قوم باشند بلکه باید علو همت و سمو <sup>قطرت</sup>  
 ملازمان سلطانی بشانی مشاهده نمود که  
 در دید میران باشند که جمیع احرار و رسایه <sup>سلطان</sup>  
 در آیند و ما بین کل بعد حکم را نند احرار  
 حدود الله محض عدل است و کل بان راجح  
 ملکه

میفرمودند و بغير ما اذن الله در این امر تکلم <sup>ند</sup>  
لنسل الله بان يوفق الكل على ما يحب و يري  
 خال جميع نفوس از جميع امور خشم پوشيده اند  
 و باذنت اين طائفه متوجهند چنانچه اگر از بعضی  
 که بعد از فضل باری در ظل رحمت سلطان  
 ارميده اند و ببعثت غير مشايه مشتمل <sup>ند</sup>  
 شود که در خرابی بعثت سلطانی چه خدمت  
 اظهار نموده اند بحسن تدبير حاکم بر ممالک <sup>ند</sup>  
 و با بامری که سبب اسباب رعيه و آبادی مملکت  
 و بقای ذکر خیر دولت شود بوجه نموده اند <sup>ند</sup>  
 نذارند جز آنکه جمعی را صدق و یا کذب با هم  
 نانی در حضور سلطان معروض دارند و بعد

در روایت مذکوره اقا زکریا عمید لداهر  
 نفسیکه مدعی علم است قولش مسموع نبوده و  
 نیست و هم چنین در ذکر فقهای اواخر الزمان  
 میفرماید فقهاء ذلك الزمان شرقفاء  
 تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة والهمم  
 تعود واکراهن روايات انفسی مکتوب غامد  
 اثبات ان بر این عبد است چون مقصود  
 اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد  
 علما نیکه فی الحقیقه از کاسر بقطاع انشامیده اند  
 ابد استعرض این عبد نشد اند چنانچه مرحوم شیخ  
 مرتضی اعلی الله مقامه واسکنه فی ظل قبا  
 عنایته در ایام توقفه در عراق اظهار محبت  
 میفرمود



کردد و این خیر محض است که عرض شد و کفر  
 بالله شهیداً سبحانک اللهم یا الهی اشهد  
 بان قلب السطان بین اصبعی قد رتک لو  
 ترید قلبه یا الهی الی سطر الرحمة والأحسان  
 و ائت انت لتعالی المقدر الملتان لا اله الا  
 انت الغریب المستعان در شرط علما صیغاً  
 و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه و  
 حافظاً لدينه مخالفاً لهونه مطيعاً لأمر  
 مولاه فللعوام ان يقلدوه الی آخره و اگر  
 پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر  
 الهام و حزن جاری شد ناظر شوند ملاحظه  
 صیغره نمایند که متصفین باین صفات و از

و در حدیث شریف وارد است که تصدقوا التماس  
 بر بعضی از علمای امر مشتبه شده و این عبد  
 مذکور اند و آن بغوس که ملاقات نموده اند  
 شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم <sup>بنا</sup> الله  
 فی الکتاب نکران نموده و باین آیه مبارکه ذاکر  
 هک یفتنون منا الا ان امنا بالله وما انزل  
 الینا و ما انزل من قبله امی یاد شاه زمان  
 چشمهای این وارکان بشر رحمت رحمتی  
 و ناظر و البته این بلا یا رحمت کبری از پی  
 و این شد اند عظمی را رخا، عظیم از عقب و  
 لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه  
 در امور توحیه فرمائید که سبب رخای قلوب  
 کرد

راحت بغیر مشغول دید و چون برق رو خانی  
 بمقرع نورانی رجوع نمود و در مکامی قریب  
 نزد جنود قدس اطهار ندا شتم و محبت ترا  
 نپسندیدم. و هم چنین میفرماید ای مدعی  
 درستی من در سرگاهان نسیم عنایت من  
 بر تو مرد نمود و تو از فراتش غفلت خفته یافت  
 و بر حال تو کربست و باز گشت. آنستنی لذا  
 در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول آمد  
 الکفارود و در فرقان که فاروق بین حق و  
 باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا  
 انجاکم فاسق بنیاً فبتینوا ان تصیبوا  
 یحیة الله تصیبوا علی ما فعلتم ناد مین:

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درستی و  
 روشن است و در باطن بسیار ضلالت و هلاکت  
 کاروانها می مدینه و دیار منست و همچنین  
 میفرماید ای بظاهر آراسته و بیاطن کاس<sup>سته</sup>  
 مثل تو مثل ابلیخ صافی است که کمال لطافت  
 و صفا ازان در ظاهر مشاهده شود و چون بد<sup>ست</sup>  
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره ازان را قبول  
 نفرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو  
 موجود و لکن از فرقان تا ارض فرقان بلکه  
 فرق بی منتهی در میان و همچنین میفرماید  
 ای سپردنیا بسا سوگهان تجلی عنایت من  
 از مشرق لامکان بمکان تو آمد و تو در سبت  
 راحت

ما ارادوا و يفعلون ما يريدون هر دعوی را  
 برهان تا بدی محض قول و اسباب زهد ظاهر  
 نبوده تو حبه چند فقره از فقرات صحیفه <sup>مکتوبه</sup>  
 فاطمیه صلوات الله علیها که مناسب <sup>مست</sup> اینوقت  
 لبان پارسو عرض میشود تا بعضی از امور  
 مسئوره در پیشگاه حضور مکشوف شود و  
 مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که  
 بکلمات مکتونه البوم معروفست قوی هستند  
 که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن  
 مطیع نفس و هوی میفرمایند ای بیوفایان  
 چرا در ظاهر دعوی شبنانی کنید و در باطن  
 ذنب اعنعام من شده اید مثل شما مثل

و بر عزت ضمیر مکتومینر معلوم است که التو  
 کدام خزیند که از جان در سبیل معبود عا<sup>ل</sup>  
 گذشته اند و اگر کتاب استدلالیه این قوم  
 اثبات مآثم علیه مدعیان مسعودی سبیل  
 تعالی مرقوم میشد هر آینه کتبلا<sup>من</sup> مخصوصا  
 بر تیه ظاهر و مشهور بود حال چگونه این قوم  
 که قول و فعلشان مطابقست میتوان انگا  
 نمود و نفوس را که از ملکوت اعتبار در سبیل  
 مختار ننگزشته و نمیکند و نند صدیق نمود  
 بعضی از علماء ایران که این بنده واکتبر نموده<sup>اند</sup>  
 ابداملاوقات ننموده اند و این عبد را ندید<sup>اند</sup>  
 و از مقصود مطلع نشده اند و مع ذلك قالوا  
 ما ارادوا

زمان از نسبت بجزمان حرم رحمن و قاصدان  
 کعبه عرفان مکتب رهزوده اند ای کاش را  
 جهان او ای پادشاهی بران قرار میگرفت که  
 این عبد با ان علما مجتمع میشد و در حضور  
 حضرت پادشاهی اتیان محبت و برهان مینمود  
 این عبد حاضران حق امل که چنین مجلسی فراموش  
 اند تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریار  
 واضح و لایح گردد و بعد از آن فریاد وانا حاضر  
 تلقاً، مبرر سلطنتک فاحکم لی او علی خذ و  
 رحمن در فرقان که محبت باقیه است ما بین  
 ملا اکیان میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم  
 صادقین تمنای موت را برهان صدق خود

و در اشرق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شد<sup>اند</sup>  
 ما من ارض الا وقد صبغت من دماءهم و ما  
 من هوا الا وقد ارتفعت اليه ذراتهم و در  
 این سنین معدودات من غیر تعطیل از مطاب  
 قضا سهام بلا با رسیدن و مع جمیع این قضا با  
 و بلا یا نارحت الهی در قلوبشان دشان مشتعل که  
 اگر کل را قطعه قطعه نماید از حجت محبوب عالمیان  
 نگذرند بلکه بجان مشتاق واملند آنچه را در  
 سبیل الهی وارد شود ای سلطان نعمات رحمت  
 رحمن این عباد را انقلاب فرموده و بشرط احد  
 کسبید کواه عاشق صادق در استین باشند  
 و لکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک  
 دفنانوا



فتوای هجاء فرمودند و از وطن معروف بنصرت  
 دین با علم مبین توجیه نمودند مع ذلک بطش  
 سیر از خیر که بشکند نشند و مراجعت فرمودند  
 یالیت کشف الغطاء و ظهرها ستر عن الانصبا  
 و این طائفه بیست سنه مقارن است که در  
 ایام ولیالی بسطوت غضب خاقانی معذب  
 از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک دیدار  
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی پدر <sup>اند</sup> و بی مادر  
 و چه مقدار از آباء که بی سپر کشته اند و چه مقدار  
 از امتهات که از بیم و خوف جنت آنکه بر اطفال  
 مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بسی از  
 عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

جمعی کثیر از مرقبیل از کوثر معارف الهی مست  
 شدک مشهد فدا در ره دوست بخان و دلشنا  
 اگر این بغوس که لله از ما سونه کد رشته اند و  
 جان و مال در سیبایش ایثار نموده اند تکذیب  
 شوند مکلام محبت و برهان صدق قول بزرگان  
 علی نام علیه در محضر سلطان ثابت مینوی  
 مرحوم حاجی سید محمد علی الله مقامه و  
 غسه فی نحة بحر رحمته و عفرانه بانکه از علم  
 علمای عصر بودند و اتقی و از هدا اهل زمان  
 خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که  
 السن برتیه کل بذكر و ثنا یش نا طوق و بوزهد  
 و در عیش موقن در غزای باروس بانکه خود  
 فتوای

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و مبیحاً  
 نغالی فضله الذی سبق الممکنات و رحمته  
 الّتی سبقت العالمین این بی واضح است که  
 صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری  
 که بان معروفند از احق دانسته و اخذ کرده اند  
 لذ الزماعتهم ابتغاء لما عند الله گذشته اند  
 و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن  
 کواهبیت صادق و شأهدیت ناطق علی  
 منام یدعون ایام شاهد شده که عاقل  
 من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر  
 گفته شود این قوم مجنونند این بی عبید است  
 چه که مختصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر ما  
 بر کل مبهرن کرده که این عبد خیاال فساد شد  
 و ابد با اهل فساد معاشر نبوده ووالذی  
 انطق لسان کل شیئی بشأ، نفسه نظیر ایا  
 بعضی مرتب توحه بجهتی صعب بوده و لکن  
 لحفظ نفوس این امور واقع شده ان در بی علم  
 ما فی نفسی و ان الله علی ما اقول شهید ملک  
 عادل ظل الله است در ارض باید کل در سنا  
 عدلش ما وی گیرند و در ظل فضلش نیامانند  
 این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص  
 بعضی و در بعضی شود چه که ظل از ذی ظل  
 خاکی است خو جل ذکره خود را رب العالمین  
 فرموده

در مقرر خود که مقتدر از مکان و زمان و ذکر  
 و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و  
 دنو بوده مستقر و لا یمکن ذلك الا هو و عن  
 علم الكتاب لا اله الا هو العزيز الوهاب <sup>انتهى</sup>  
 ولكن حسن اعمال منوط بانکه ذات متناها نه  
 بنفسه بنظر عدل و عنایت در ان نظر <sup>بید</sup> فرمایند  
 و بعضی بعضی من دون بینه و برهان کفایت  
 نفرمایند نسئل الله بان یؤتد السلطان  
 علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد <sup>لمین</sup> العا  
 و بعد ازین عبد را باستان بول احضار فرمودند  
 باجمعی از فقراء وارد ان مدینه شدیم و <sup>بعد</sup>  
 از ورود ابتدا با احدی ملاقات نشد چه <sup>که</sup>

احتیای الهی ایشان در مابین عباد ظاهر شوند  
 که جمیع را با فضل خود و بوضوح ذی الجلال <sup>بیت</sup>  
 نمایند قسم با افتاب حق تقدیر که ابد است <sup>ن</sup>  
 حق ناظر بر صر و اموال فانیه او ننوده و <sup>هند</sup> بخوانند  
 بود حق لا زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و  
 اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید <sup>س</sup> از نظر  
 فانیه از شؤونات قرآنیه ظاهر و مقدس  
 شوند و مقامات باقیه وارد کردند و  
 ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی  
 از کل بوده نه از حب کمکات نفسی با و در <sup>ن</sup>  
 و نه از بغضشان ضرری وارد کل از امکانه <sup>بیت</sup> ترا  
 ظاهر و با و راجع خواهند شد و حق فرزا <sup>حدا</sup>  
 در صفت

بود بر حضرت البوم اعتراض در احدی و مجا<sup>له</sup>  
 با نفسی ننوده و نخواهد بود بلکه محبوب<sup>الاست</sup>  
 که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و  
 هوای است بسیف بیان و حکمت و تبیان  
 مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده حضرت نماید  
 باید اول بسیف معانی و بیان مدینه طلب  
 خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله  
 محفوظ دارد و بعد بعد مدائن قلوب توجه کند  
 اینست مقصود از حضرت ابدافساد محبوبی  
 ننوده و بیست و آنچه از قبل بعضی از جناب  
 ارتکاب نموده اند ابدار صفتی ننوده از تقاتلوا  
 فی رصناه تمیز کم من ان تقاتلوا الیوم نماید

وایشانند مظالم قدرت الهیه علی قدر  
 مراتبهم آنکه هو القدر المختار و آنچه حق  
 جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبدا  
 اوست که کثرت ذکر و محبت در بانه و خزان علم  
 و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان الا برای  
 این بوده که قلوب عبدا در از اشارات دنیا  
 و مافیها ظاهر نماید تا قابل انوار تجلیات  
 ملک اسماء و صفات شوند پس باید در  
 مدینه قلب میکانه راه نیابد تا دوست  
 یکانه بمقر خود اید یعنی تجلی اسماء و صفات<sup>نش</sup>  
 من ذلک تعالی چه که ان سلطان بیهثال  
 لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و<sup>هد</sup>  
 بود\*



واضح کرده که این عبد جز صلاح و اصلاح با حق  
 ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که عن  
 استحقاق عنایت فرموده واضح و مکتوف  
 نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت  
 واسع و رحمت سابقه این مظلوم را از طرف  
 عقل محروم فرموده؛ صورت کلامتیکه در  
 معنی نصرت عرض شد اینست: <sup>الله</sup> هو  
 تعالی معلوم بوده که حق جل و جلال ذکره مقدر  
 از دنیا و آنچه در اوست و مقصود از نصرت  
 این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا مجادله  
 نماید سلطان سلطان بفعل ما ابتداء  
 ملکوت انشا را از تر و بحرید ملوک گذارشته

درود عراق کل و از فساد و نزاع منع نموده  
 و گواه ابن عبد عمل اوست چه که کل مطلعند  
 شهادت میدهند که جمعیت این حزب در آن  
 اوقات در ایران اکثر از قتل بوده و مع ذلک  
 از حد خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرض نشده  
 و قریب با نرزه سنه میشود که کل ناظر الی الله  
 و متوکل علیه ساکنند و آنچه برایشان وارد  
 شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد  
 از ورود این عمده با این بلده که موسوم باد <sup>سنت</sup> دره  
 بعضی از این طائفه از معنی حضرت <sup>اند</sup> سؤال نمودند  
 اجوبه شوق در جواب ایسالم یکی از آن اجوبه  
 در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور  
 واضح

سلطان صدور باید معمول کرد مدت <sup>تعالی</sup>  
 گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر  
 عثمایی رسید که بیم آن بود بغتة فساد  
 برپا شود و خون جمعی ریخته گردد <sup>حفظاً</sup> لا بد  
 لعباد الله معدودی بوالی عراق توجیه <sup>شد</sup>  
 اگر بنظر عدل در آنچه واقع شده ملاحظه  
 فرمائید بر مرآت قلب منیر روشن خواهد <sup>شد</sup>  
 که آنچه واقع شده نظر بصحت بوده و چاره  
 جز آن بر حسب ظاهر نه ذات مشاهده <sup>شد</sup>  
 و گواهند که در هر بلد که معدودی از <sup>بعضی</sup> اینها  
 بوده نظر بتعدی بعضی از حکام نادر عرب و  
 حبال مشتعل میشد و لکن این فانی بعد از

سلطانی معروف نشد و همچنین بدو را  
 اظهار بی زلفت متوکلا علی الله دران ارض سنا  
 تا آنکه یکی از نامورین وارد عراق شد و بعد  
 از ورود در صدد اذیت جمعی فقرا، افتاد هر  
 باغواهی بعضی از علما ی ایران متعرض این عبا  
 بوده مع آنکه ابا خلاف دولت و ملت و  
 مغایر اصول و اداب اهل مملکت از این عبا  
 ظاهر نشد و این عبد عملاً حفظه اینک مبنا  
 از افضال معتدین امری منافی رای جهان  
 از رای سلطانی احداث شود لذا اجمالی بیجا  
 وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار داشت  
 تا در پیشگاه حضور معروفین دارد و با هیچ حکم  
 سلطان

الأما تويد عدمت كينونة تويد منك دونك  
 فوعزتک رضائک منتهی املی ومشیبتک  
 غایة رخائی فارحم بالهی هذا الفقیر الذی  
 تثبت من یلعناتک وهذا الذلیل الذی  
 یدعوك بانک انت العزیز العظیم ایدیا الهی  
 حضرة السلطان علی جزآء حدودک بین عجبک  
 واطهار عدلک بین خلقتک لیکم علی هذه  
 الفیئة کما یحکم علی منادونهم انک انت المقدر  
 العزیز الحکیم ۛ حسب الاذن والجازة سلطان  
 زمان ابن عبدازمقرسریر سلطانی بعراق  
 عرب توحه نمود وداوذه سنه دران ارمن  
 ساکن ودر مدت توقف شرح احوال وشیکا

سبحانی واستفاضه از فیض غیبی صمدانی و  
 اشراق علم لدنی و معدوری خویش در نصیحت  
 و هدایت فاسد کتاب کالات انسانی و  
 اشتغال بنا بر محبت الهی و تشویق بر توجیه همت  
 محصول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی  
 و مناخات بلغی در نهایت تصریح و تبیل و  
 ذاری و امثال ذلک بعد بلبان فارسی  
 مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست :  
 یا الهی هذا کتاب اوردان ارسله الی السلطان  
 و انت تعلم بانى ما اردت منه الاظهور علی  
 لخلقك و برود الطامة لاهل مملکتك و انى  
 لنفسى ما اردت الا ما اردته ولا اوردى بحولك  
 الا



ایقان و فدای جان در سبیل جانان و معقلاً  
 تسلیم و رضا و کثرت مصائب و بلاها و شلاً  
 و دزایا و وقوع در همت فساد بواسته اعدا  
 و شومت بر ائمه خویش در حضور اعلی حضرت <sup>ع</sup> پاد  
 و تبری از نفوس مفسده و بیزار و از گروه  
 غایبه و مشروط خلوص ایمان بنصوص قرآن  
 و لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از مساکر خلا  
 در دارفانی و اتباع او امر واجتناب مناهج  
 و ظهور قضیه ناب از تائید الهی و عجز من علم  
 الارض از مغایرت امر متعالی و بهوش آمدن  
 خویش از نفحات ربانی و با عن سبب وقوعش در  
 بلاها، نامتناهی و بدون تعلم حصول <sup>شود</sup>

لهذا قلع و قمع و ردع و دفع از مقتضیات <sup>مستحب</sup>  
 قوه بلکه از فرض عین است این جوارب <sup>بیشتر</sup>  
 حضور مقبول نیستند که مضامین این رساله  
 مخالف و منوچی با شرع و عقل نداشته و  
 دخلی با مورسیاست و حکومت ننموده و  
 تعرض و اعتراض بر سر مصلحت نکرده لهذا  
 باید حقائق مسائل را تشریح نمود و جوابی تصریح  
 و توضیح مرقوم که سبب زوال شبهات و حل  
 مشکلات شود و بجهت کل مداد احتیاج کرد  
 باری بعضی از فقرات آن رساله مرقوم میکرد  
 که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله  
 لبیان عربی فصل مینی از مراتب ایمان و

ایقان



تا حدی چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند  
 و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات  
 متاثر گشتند و اظهار تاسف فرمودند از اینکه  
 ملا زمان تحصیل نمودند و عقوبت شدیدی  
 مجری داشتند حتی روایت کنند که سر مرتبه  
 فرمودند ای اواسطه مرسله را کسو مؤاخذه  
 نماید بعد مرادشاه صنادر که حضرات علما  
 اعلام و فاضل مجتهدین کرام حواری بران <sup>لسا</sup>  
 مرقوم نمایند و چون مخاریر علمای دارالخلافه  
 مطلع بر مسدود خات رساله شدند حکم فرمودند  
 که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف <sup>ست</sup> بین  
 معارض اصول دین و مزاج ملوک و مسلمان <sup>است</sup>

و نعمت اول زنجیر و مشکبخت نمودند که یاران در کرا  
 برورده تا از سیاست جاسوزنجات یابی و  
 رفیقان را اسیر کن تا از نعمت زنجیر و حدت  
 شمشیر دهانی جوئی آنچه عذاب نمودند و  
 داغ و عفا بکردند خرمکون و مسکوت <sup>ند</sup>  
 و بغیر از صمت و ثبوت نیافتند و چون مشکبخت  
 نتیجه نداشت در خاستیکه جلادان از بسیار  
 و زمین و او در بند خلال و زنجیر و در <sup>شمسیر</sup>  
 با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و  
 قتل و اعدام نمودند از عکس و خواستم <sup>و او</sup>  
 تماشا یافتند چه که بخشوعی عجیب و خشوعی <sup>عزت</sup>  
 در نهایت تسلیم نشسته بود باری <sup>علی</sup>  
 تاجداری

حضور یافت در فرد سر برده بمکین و ارام و ادا  
 ز امید الوصف و با و از بلند یا سلطان قد  
 جنگ من سنا بنبا عظیم فاطم کت اعر با خند  
 رساله و توقیف آورده فرمودند اعلم حضرت  
 پادشاهی اراده تان داشتند و کشف حقیقت  
 خواستند لکن <sup>حضور</sup> حاضرن زبان بطعن شد <sup>کنند</sup> بدین  
 که این شخص جبارت عظیم نمود و جرت عجب  
 مکتوب مغضوب با خراب و منفی مبلغ ادا  
 و سقا برای ترس و هراس بحضور پادشاه  
 آورده اگر چنانچه فوراً جزا میخواستند <sup>بند</sup> بدین  
 مزید جبارت عظیم کردد لهذا و ذرا و در با  
 اشارت سیاست نمودند و حکم بعقوبت د

منتظر مرد در کاب نادشاهی و با حصول ثول  
 بحضور شهر یاری بود سه روز بر این منوال  
 در حالت صیام و قیام میگذرانید جسم ضعیف  
 و روح ضعیفی باقی ماند و در چهارم ذاتها  
 مبدد بین اطراف و اکاف را اکتشاف صغیر  
 ناکه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بر روی  
 سگی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال  
 که لابد شکر و مشکایق دانستند عای داد و  
 معدوق دارد یکی از ملازمان در کاه ترا <sup>تفقد</sup>  
 حال انخوان امر فرمودند چون مستفسر شد  
 رساله در دست داشت و بدست خویش  
 تقدیم حضور مایون خواست و چون از آن  
 حضور

و خلوص این طائفه را تقریر کرد و بعضی فقرات  
 مناخات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود  
 و در لغافه گذاشته و عنوان آن را بنام هایون  
 اعلی حضرت شهریار ایران عزیزین نمود و در مقدمه <sup>شاه</sup>  
 داشت که شخصی با ندل پاک باز منقطعاً الی <sup>الله</sup>  
 و منتهیاً الشهد الفداء در کمال تسلیم و رضا  
 این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید جو <sup>نم</sup>  
 از اهالی خراسان میرزا بدیع نام رساله را برداشت  
 و بحضور اعلی حضرت تاجدار شتافت موبک  
 هایون در خارج طهران مقر و مکان داشت  
 لهذا در محلی دو در مقابل سر پرده ملوکا بنی  
 بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت و دوز و شب

و نمازت نمود ثمری بخشید نهایت حاجی جعفر  
 نای بر اشغف و بنالید و حلقوم خود بدست  
 خویش برید حکومت چون چنین دید کل را  
 اجازت معیت داد و از ادره بساحل دریا  
 وارد نمود و از آنجا بعبکا حرکت دادند و چنین  
 میرزا محی الدین با عوسا فرستادند و در اوقات  
 اخیره در ادره بپناه الله رساله مفصل ترقی  
 و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اناس عظم  
 اینطائفه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار  
 و مسلک و منہج را مشهور و عیان بعضی از  
 مسائل سیاستیه تفصیل داد و بعضی از  
 براسق خویش اقامه نمود و حسن نیت و صداقت  
 و حضور

و کار بلکه درد را بدون استثنای بنا بر تشیع  
 بطبیع نمودند که بامیان چنین گویند و چنان روایت  
 کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین است  
 فساد و فتنه مسیب شد و امور مشتبه گشت  
 و دیگر بعضی اوها مآثرات ظلم و رافقت که الحاد  
 ضروریه کان شد و مصلحت نفی حضرت علیا  
 آمد و بخت او را وارد و بهیچ الله را از روی  
 حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه کار  
 برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبالغه  
 بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باز  
 جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اضرار  
 نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیب کرد

و علت قطع مروده و در اسامی قبول نیز بعضی  
 دویات خود سرافه نمود از جمله گفته ان شخص <sup>شهر</sup>  
 از عراق آمده است میرزا میجو است بعضی <sup>خطه</sup>  
 نمودند که این خوب اسباب فساد است <sup>مسئله</sup>  
 ظهور عناد بظاهر تعویت او نمودند و از فرین  
 گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود <sup>کن</sup>  
 اعظیید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید  
 تا فیض و برکت اشکار گردد دریا و بی موج <sup>صنیه</sup>  
 ندارد و امر بی رعایتان بنبارد بار و اینگونه  
 گفتار ان بیچاره گرفتار رفتار خویش شد و <sup>تفاوت</sup>  
 بر زبان داند که سب تشویش افکار کشت <sup>بقعه</sup>  
 افان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه  
 و کار



و علو و سموت نظر مجاز فظه و ملاحظه باری انچه  
 نصیحت بیست نمودند تا اثر کثرت یافت و مرحله  
 دلالت کردند مخالفت داعین منفعت شمرد  
 و بعد ازش عرص و طمع افزوخته شد با وجود آنکه  
 بهیچوجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در همان  
 کمال در فکر معاش و شهرت افتادند و بعضی از  
 متعلقات میرزا یحیی بسیار رفستند و استیفا  
 اعانت و حفاظت نمودند و چون به آن افتادند  
 اطوار و احوال از آن مشاهده کرد مرد و در آن  
 خویش و در همه جور نمود پس سید محمد بیعت  
 اخذ شهرتیه با اسلامبول توجه نمود و با یکدیگر  
 باز از فرار مد کورا این فقره سبب خزن اکبر شد

از تابعی بگذرد تا متبوع جهان کردی و از تحت الشعاع  
 خارج شو تا مشهور افاق شوی و میرزا یحیی نیر  
 از قلت تا مثل و نقد گردد عواقب و کم تجربه کم مشور  
 اقوال او شد و مجنون احوال او این طفل را ضعیف  
 شد و آن قدری عزیز گشت با روی بعضی اندک<sup>ساز</sup>  
 ایضا نفع آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر این<sup>حق</sup>  
 بصیرت نمودند که مثالهای مثال پرورده<sup>نش</sup>  
 بر ادبی و در بستر راحت آرمیده و سرور  
 این چه ضنونست که از نتایج جنونست تو با این  
 اسم بی رسم که نظر علی لحظه و مصلحتی وضع  
 شده است مغرور مشو و در نزد عموم خویش<sup>ترا</sup>  
 مذموم خواه پایه و مایه تو منوط مکهله  
 و عو

میفودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند  
 چون بچاه الله باعلنا و فضلا و بزرگان و  
 ارکان ملاقات میفود و صیت و شهرتی در  
 رومیله حاصل نمود خلاصه اسباب انبایش  
 فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در  
 مهد راحت رسیدند و اوقاتی با سود <sup>نیز</sup> که میگفتند  
 که سید محمد زای اصفهانی یکی از اتباع با میرزا  
 بجوی طرح امیرش و الفتنی ریخت و اسباب  
 صداع و کلفتی گشت یعنی از زلفته اجازت  
 نمود و با عوای میرزا بجوی قیام که ذکر <sup>نیز</sup> است  
 در همان بلند و نامشان او چند گشته خو  
 و خطری باقی نماند و بیم و حدری در میان <sup>نیز</sup>

حقیقت متمتع و محال است در این صورت تصدیق  
 و کلاً و تعجیز و نذای در با وجه لزوم از هر فکر و  
 ازاده و معتدلات و امهتیا و اماده هستیم: قل  
 کل من عند الله برهان کافی وافی است و ان  
 یمسک الله تبره فلا کاشفک الامم و علاج  
 شافی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صفا  
 و در قطعه رومیلی ادرینه و اسکندر و مقرر <sup>تعیین</sup>  
 فرمودند باینها کلاً به شهرهای صاحبان بان شهر  
 روانه شدن لانه و امشیا نه نمودند از قراریکه از  
 بعضی سیاحان و بزرگان و فاضلان آن  
 شهر مسموع شد در اینجا نیز نوعی روش و حرکت  
 نمودند که اهالی مملکت و معا مورین دولت <sup>تسلی</sup>  
 مرفودند

۱. عاظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات  
 نمودند و سخن جز از علوم و فنون در میان نبود  
 تا آنکه بعضی از رجال راه غنائی نمودند و زبان  
 بجز خواهی گشودند که مقتضای اصول مراجعت<sup>ست</sup>  
 و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند  
 که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم و<sup>د</sup>  
 این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی<sup>نداشته</sup>  
 و نداریم که مراجعت کنیم و در دسرا<sup>پس</sup> بریم و آنچه در  
 پرده قضا پنهان در آمیخته عیان کردد تعجیر و  
 تصدیع لزوم نداشته و ندارد اگر سروران  
 دل آگاه اصحاب عقول و امتیاض<sup>حقیق</sup>ندالبت<sup>ست</sup> چه  
 نموده بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول

تنگی محل و کثرت جمعیت و زسیم بخانه دیگر  
 نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان در میدان  
 نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتقد  
 حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در مخالفت و مخالفت  
 تزییف و تشنیع مینمودند که این طائفه قتل  
 افاقند و هادم عهد و میثاق منیع فسادند  
 و محرب بلاد اتر از رخنه اند و جهانی را  
 اگر چه بظواهر راسته اند لکن هر وقت و عقوبت  
 نشایسته لکن حضرات بصیر و سکون و قانی  
 و ثبوت سلوک نمودند حتی جهت مذاافعه  
 مزاحم مقامات عالیہ نگشتند و بخانه احد  
 از افاخم ان مملکت مراده ننمودند هر یک از  
 اعانم

بهینت درویش دل باس خفا و تبدیلیان  
 کرکوک و او بیل شد و از آنجا حرکت متوکل  
 و اصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد  
 شدند در کافله منزل و ماوی نمود  
 با وجود آنکه در آن سفر حکام و ما مورین کمال  
 رعایت و احترام را مخرج داشتند و حرکت قرار  
 بحسبت و وقایع بود مع ذلك دائماً در لباس  
 تبدیلی پنهان و بتصور احتمال حصول عرض  
 احترام داشت و بر این قرار وارد اسرار موصول  
 شدند از طرف سلطنت سنیه عقابیه  
 در مسافر خانه منزل دادند و نهایت رعایت و  
 از هر جهت در بدایت مخرجی داشتند از جهت

مانوس بود از قرار روایت از عموم طوائف  
 معاشرت و آداب محاوره جمیع حاضرین و <sup>بر</sup> <sup>را</sup> <sup>را</sup>  
 خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او  
 سبب شد که گمان بفرمودند و از خواص علوم  
 عربیه شمرند و در این مدت میرزا یحیی مستور  
 و پنهان و عبودش و سلوک سابق باقی و بر  
 قرار بود حتی چون فرمان از علم حضرت پادشاه  
 عثمانی بمرکت بجاء الله از بغداد صادر شد  
 میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت <sup>گام</sup>  
 تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار د  
 ترکستان و چون مصمم به چین از این دو  
 رأی نداشت عاقبت بخواهش خویش پیش <sup>جمع</sup> <sup>را</sup>  
 هیدر



وقونولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این  
 قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت <sup>بار</sup> <sup>بلند</sup>  
 پادشاه اخبار کرد و از مرجمت با مشایخ متفق  
 بود مسائل تحدیث از همان تثبیت نمود نهایت  
 معزول و متکوب و پشیمان و پریشان گشت  
 با صلح طلب پر د از زیر بازده مثال و چیز  
 مه آء الله در عراق عرب با قامت نمود روش و  
 سلوک این طائفه بقسمی واقع شد که شهرت  
 وصیت فرامید نمود چه که در میان نامس نامر  
 و مشهور بود و با جمیع طوائف معاشر و مالوف  
 و با علما و فضلا در حل مسائل مشکله الهیه  
 و تحقیق و حقائق مطالب عضله ربانیه

تکدیرو تحقیر افشاد هر روز بهانه حبت و  
 اهانتی کرد و ولوله و امشوبی انداخت و عام قضا  
 بر او فرخت تا کار مشرف بر آن شد که بغتة قضا  
 شود و زمام امور از دست رود و قلوب در دست  
 و اضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و  
 بهر وسیله از علاج مزاج عاجز نشوند و آنچه  
 مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون  
 این درد و ادوائی و این درد و اصفافی نیاید  
 نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند غایت  
 منعاللفنا معدودی بسلك تبعیت دو  
 علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را  
 زایل کنند بواسطه این تدبیر تکلیف فساد شد  
 و قوتی نوس

آمد بودند پریشان شدند در ضلال این احوال  
 مفیدین از هر طرف حق بعضی دزدان و مغزول  
 تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منهج و سلوک  
 دهند و متصل از جمیع جهات پیغامهای کذب  
 و اجیف متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر در با  
 این زن قلع و وقع و اعلام و اهلاک این طائفه است  
 و متصل اخباره با حکومت محلیه ممتد و عنقریب  
 جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میگردد  
 لکن باینها بسکون و سکوت وقت میکندند  
 و سلوک و روش را ابتدا تغییر ندادند و چون  
 بندگهان از اینگونه حرکات غیر منوی ضمیر  
 ترویج و حصولی نیافت از سو، تدبیر در فکر

المحققین مرحوم مغفود السیخ مرتضی که در نیس مسلم  
 کل بود مزد و ناطلاع حاضر شدند و چون از  
 حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بزرگ  
 حقایق این طائفه و اسرار و سرازمناظر الهیه  
 این فیه کامر حقها مطلع بنیتم و تا بحال در احوال  
 و اطوارشان منافی کتاب بین که داعی تکفیر باشد  
 چیزی ندیده و نفهمیدم لهذا مرا از این قضیه  
 معاف دارید هرگز تکلیف خود را در دانسته عمل  
 نماید باری مقصود مشایخ و قول رسول هر چه عام  
 یعنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این  
 تدبیر عدیم التاثر بلکه بسبب غلبت و مایوسی  
 شد و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کثر  
 آمد

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز  
 سرطوناری بطهران نوشت و ایمان و پیمان  
 با حضرت مشایخ نمود و لا محذور منثور و محضرت  
 سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقاریر و  
 تقاریر را پایه و اساس نمود جمیع بناخیر و تسویه  
 میکندشت تا آنکه از مشایخ با خبر آل محلیس<sup>ع</sup>  
 فرام آوردند و جمیع علما و اهل علم و مجتهدین  
 عظام زاد در کاظمین علیها السلام جمع نمودند  
 و متفق و موافق شدند و مجتهدین کربلا<sup>مط</sup>  
 و نجف اشرف نوشتند و جمیع زاد دعوت نمودند  
 بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از  
 عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهر خاتمه

جاه است و چون هیچ نفسی در دربار معدلت  
 در این خصوص با زادی سخن نتوانست نمود و روز  
 واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکو  
 میدیدند از این مساعیتها و روایتها مسئله  
 عراق در طهران جنامت یافته و مبالغت  
 عظیمه شده لکن جنرال قونولوسها چون عقیقت  
 واقف بودند معتدلا در حرکت مینمودند تا آنکه  
 میرزا نبرد کخان قر و بی جنرال قونولوس بغداد  
 شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را بی<sup>ش</sup>  
 گذراند از دور اندیشی در کتا بود بان<sup>معا</sup>  
 در عراق هم عهد و میثاق کشته که همت<sup>ب</sup> بر خرد  
 و اضحلال محکم است و آنچه قوه تحریر و بنا  
 داشت

و اظهار علوص و بیگواهی کردند و حقوق <sup>و</sup>  
 داری را مقلدین شمرند و این مقصد <sup>حلیل</sup>  
 فریضه ذمت خویش را نهند و این اخبار در <sup>ع</sup>  
 عرب شیوع یافت و خیر خواهان وطن زبان  
 بشکرانه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند  
 و چین گان میرفت که این وقایع بحضور <sup>یون</sup>  
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم <sup>شد</sup>  
 که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که <sup>مخا</sup>  
 مدربان و ملکه به پیشگاه دارند در خفیه <sup>نما</sup>  
 نسبت با بنطائفه عزوایات و اسنادات <sup>عجیبه</sup>  
 داده و همچو گمان نموده که اینگونه مساعی  
 سبب تقرب درگاه و علت علوشان و

آنکه در عراق بعضی از خانوادہ سلطنت بان  
 دولہماز گشتند و بوعد و وعید مساز  
 و اینطائفہ لسان تو بیغ کشودند و نصیحت اغا  
 کردند کہ این چہ دانناست و وضوح خیانت  
 کہ انسان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی  
 در فہمیت حال یا سیانت خان و مال خود وارد  
 این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصد  
 امری کرد کہ داعی ذلت کبری و جالب نعمت عطا  
 و رسوائی اخوت و اولی کردد ہمزاتی را تحمل توان  
 نمود مکر خیانت و ظن و ہر گناہی قابل عفو  
 مغفرتست مکر متک ناموس دولت و مضرت  
 ملت و چنین تصور داشتند کہ دولتخواہی  
 داخلار



شهرت گشت نفسی می که بسیاری از طوائف  
 ساثره ارتباط و اتحادی خواستند و اسباب  
 الهی را مستند لکن رئیس این طائفه مقاصد  
 هر جزئی را دریافته و کمال سکون و سلوکی و  
 ثبوت حرکت مینمود و نمکین احدی نینمود بلکه  
 بعد از امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و  
 تشویق و تحریص بنوایای حسنه و مقاصد  
 خیریه دولت و ملت نمود و این روش و حرکات  
 رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین در  
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول جنبیه  
 حسن الفاعل خواستند و در اابط مودت حبسند  
 لکن رئیس موافقت نینمود و از اتصالات غریبه

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهور  
 شد پرده شبهه و مشکوک زایل گشت و حقیقت  
 خال اینطائفه واضح و روشن گردید و بدین  
 ثبوت و اصل شد که اساس مخالف طنون ناست  
 و بنیان مباین گمان و قیاس در رفتار و کردار  
 و اخلاق و احوال محل اعتراضه اعتراض در این  
 بر بعضی ضمایر و عقائد اینطائفه است و از  
 قرآن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی این  
 و مسوخ با ممانت و صداقت و دیانت اینطائفه  
 در جمیع معاملات حاصل نموده اند بر سیر  
 اصل مطلب روید مدت فامت این اشخاص  
 در عراق مشهوران و افتخارند چه که غربت  
 شهرت

محروم بنموده یا اولیاء الله فی احوال قول تو <sup>صیک</sup>  
 مرهٔ اخوی بالعفتة والامانة والذیانة والصدق  
 والصفاء صنعوا المنکر وخذوا المعروف هذا  
 ما امرت به فی کتاب الله العلیم الحکیم <sup>طوبی</sup>  
 للعاملین <sup>در این جین قلم نوحه میناید و</sup>  
 یا اولیاء الله باحق راسق فاطر ما شین وازدو <sup>نش</sup>  
 فارغ ومنقطع وازاد لا حول ولا قوة الا بالله  
 بالجملة در سابق درو لا یات در السن و  
 افواه مردمان در ایران بحق ایضا نغز روایات  
 وحکایات مخالف و مباین بلکه منا فی مرتبت  
 عالم انسانی و معارضن موهبت الهی افتاد و  
 اشتها ریافت و چون اساس قرار و استقرار <sup>و</sup>

محبوب نه این مظلوم با ایشان و اعمال ایشان  
 بسیار کم ملاقات نموده آنچه در نظر است دو یا  
 در مرغ محله شمیران که مقر مظلوم بود تشریح  
 آوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانیی <sup>جمع</sup> بود  
 صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب <sup>مغرب</sup> حجت  
 فرمودند ایشان عالم و اکا هند نباید بغیر حق  
 تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید  
 اینکلمه را امام وجه از قبل مظلوم مذکور  
 استل من حضرتك العدل والانصاف فیما  
 ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از بر  
 نفسیکه شبها تامل هوی او را از اظهار  
 عدل باز داشت و از انوار نیز انصاف  
 محمد

از مقصود عالمان مسئلت نماید حضرت  
سلطان خدا الله ملکه را تأیید فرماید تا  
از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز  
امن و امان مزین گردد. از قرار مذکور بصراحت  
طبع مبارک بستگانرا کشود و مقتدین را آزاد  
بجشود. بعضی از امور عرضش امام و حوّه عبا  
فرع است و اظهارش از سببیه ابرار تا خیا  
مطلع شوند و آگاه گردند. انهم من بشاء  
بما اراد و هو المقتدر الامر العليم الحكيم از آن  
از ص کله بجمع مظلوم رسید که فی الحقیقه  
سبب حیرت شد. ثواب و الامعتد اللّه  
فرها دمیر زاد رباره مسجون فرموده انچه ذکرش

بمشایه اهل حق مبعوض عباده و مطرود دبدبلا  
 کشته سبحان الله در مقدمه ارض طاحنه  
 بما حکم به الله تکلم نفوذ نظر باخبرها ر قدرت  
 و ابر از خدمت در حضور سلطان خلد الله <sup>ملکه</sup>  
 معروف را منکر و مصلح را مقصد گفته اند  
 امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره <sup>را</sup>  
 افتاب . بیت کلین را حصن منین گویند  
 و از حق مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم <sup>را</sup>  
 به تمت فنا و اخذ نمودند لعل الله ان نفوس  
 از عزت دولت و خدمت ملت قصدی  
 و املی نداشته و ندارند الله گفته و بن <sup>الله</sup>  
 میگویند و فی سبیل الله ما لکنند <sup>است</sup> اید  
 از مقصود

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور  
 کوزمودعه در نفوس خود را هدیه به تمام  
 بلا یا نموده نزاع و جدال شان درنده های  
 ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان انشاء  
 تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علیه السّلام  
 بعد از همه زحمتهای امرآء دولت دأخی و نه  
 علما ملت یک نفس یافتند که الله اما  
 دوگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کلاه  
 بگوید لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعروف  
 عمل ننمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت  
 انصاف بمشائبه عنقا شد و صدق مانند  
 کبریت احمر نفسی ضمیر تحکم ننمود. کویا عدل

میطیلم مدن و دیاروش را از اشراق انوار  
 شمس انما نت محروم نفرمائید: جمیع رادر یک  
 و ایام بامانت و عفت و صفای و وفای دلالت  
 نمودید: و باعمال طیبه و اخلاق مرضیه و صلیب  
 کردید: و لیالی و ایام صریقلم مرتفع و لسان  
 ناطق تا آنکه مقابل سیف کله قائم و مقابل  
 سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت  
 تقویض مومسنه و از بدایحه بر این جز مظلوم  
 وارد صبر نموده اند و بخدا گزاشته اند مرصا  
 عدل و انصاف بلاچه ذکر شد شهادت را  
 و میدهد این مظلوم در این مدت بمواعظ حسنه  
 و مضایح شافی کافیه تسببت نمود تا بر کل

ثابت



باذن الله رب الجنود عالم را ظلمت احاطه نمود  
 سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده و هست  
 مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه  
 نمود و از حکمت ملاحظه مقاماتست و سخن  
 گفتن با فداان و دشمنان و از حکمت خرم است  
 چه که انسان نباید نفسی هر چه بگوید قبول  
 نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله  
 بطلبید عبادش را از رنج محنوم و انوار اسم  
 قیوم محروم نفرمائید؛ یا احببا، الله ان قلم  
 الصدق یوصیکم بالامانة الکبریٰ لعمر الله  
 نورها الظهر من نور الشمس قد خسف کل نور  
 عند نورها و ضیائتها و اشراقها از حق

لب عمل ناک عالم خاک را حجت علیا نماید \*  
 آید وستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه  
 مظلوم را نصرت نماید ایوم هر نفسی را ده  
 بلوغ با علی المقام نماید باید بماعنده ناظر  
 نباشد لب بماعند الله لیس له ان یبصر الی ما  
 ینفعه بل الی ما یرتفع به کلمة الله المطاعة  
 قلب نماید از مشغولات نفس و هوئی مقدر  
 باشد چه که سلاح موحدین و مقربین تقوی  
 الله بوده و هست اوست در عینکه انسان را  
 از سهام بغی و فحشاء حفظ امین نماید لازماً  
 وایة تقوی مظهر بوده و از اقوی جنود عالم  
 محسوب میآید المعتبرون مدد القلوب  
 باذن

از اختیار محسوب هیچ فاصدی محروم نماند  
 و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب  
 سب بعضی از علای ایران و اعمال ناشایسته  
 جمال بوده مقصود از علان در این مقامات نفوس  
 بوده که فاسد از مشاطی بجا حدیته منع نموده اند  
 و الا عالم عامل و حکیم عادل بمثابة روح خدا  
 برای حسب عالم طوبی از برای عالم سیکه تارکش  
 بناج عدل فریق و همیکس بطر از انصاف  
 مغتر قلم نصیح دوستا و وصیت مبرماید و  
 محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید  
 مظلوم امروزه سببون فاسد و جنود اعمال و  
 اخلاق بوده نه صغوف و جنود و تفنگ و تو

پنهان نه امام وجوه ظاهر وهو بد انفس  
 اعمال کواه اینمقال امروزه صاحب بصری از  
 اعمال و آثار معصود پی برد و از گفتار و رفتار  
 بجز اهل بها آگاهی یابد امواج بحر رحمت الهی  
 بحال روح ظاهر و امطار سخاوت فضل و عنایت  
 در کل جین نازل در ایام توقف در عراق منظور  
 با جمیع احراب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس  
 چه معتاد از اهل تفاق بنفاق داخل و بوفاق  
 خارج باب فضل بر وجه کل مفتوح باطن  
 و مطیع در ظاهر بی کتم معاشر که شاید بدنگا  
 بد ریای بخشش بی پایانی بی برند تخلیاتی  
 اسم ستار و نفسی ظاهر که بدکارگان بنویسند

از اخبار

استقامت و اطمینان بافق اعلیٰ ناظر باشند  
 و با صلاح عالم و تربیت ام مشغول گردند  
 آنچه وارد شد و بشود سبب علت ارتقا  
 کلمه توحید بوده و هست خدا و امر الله  
 و مستکوابه انه نزل من لدن امر حکیم  
 با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را عبا  
 تنفع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم  
 قسم بافتا بحقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشرق  
 نموده اهل بجز عالم را و اصلاح عالم و هدایت  
 ام معصودی ندانسته و ندانند با جمیع ناس  
 بصدق و صفا بوده اند ظاهریشان عین با  
 و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

خراب نمیکشت بلکه مدن و قری بطور از امن و  
 امان مزین و فائز از عقلت و اختلاف ائمه  
 مرحومه و دستان انفس شریره ملت بیضاتیر  
 و ضعیف مشاهده میشود اگر عالم پیشند  
 از او آفتاب عدل غافل نمیکشند این  
 مظلوم از اول ایام الحین بین ابادی غافلین  
 مسترد گاهی بعرق و هنگامی بادر نه و از آنجا  
 که منقای قاتلین و سارقین بوده من غیر حجه  
 ما را نفی نمودند و از این معجز اعظم معلوم  
 بجا و چه با عدل که لیه العلم عند الله رب العرش  
 والثری ورب الکرسی الرافع ما در هر عدل  
 باشیم و هر چه بر ما وارد شود بامید اولیا بحال  
 استقامت

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و دستان معاً  
 نمائید اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که درون  
 شما ازان محروم بلبان محبت و شفقت القا  
 نمائید و بنما نید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد  
 حاصل و الا آورا با و گذارید و در باره او دعا  
 نمائید نه جفا لسان شفقت خدا و طوبست  
 و مانند روح و بمثابه معانی است از برای  
 الفاظ و مانند افع است از برای اشراق افتاب  
 حکمت و انانی اگر اهل توحید در اعصاب  
 اخیر بشریت غمنا بعد از حضرت خاتم روح  
 ما سواه فداه عمل می نمودند و بدیش نسبت  
 میان حصن لر مغز غم می شد و مدائن مجنون

واتحاد و مودت و اتفاق ملوک نمایند چه باقفا  
 حقیقت نور اتفاق افاق و روشن و منور سازد  
 حق آگاه کواه این گفتار بوده و هست <sup>بند</sup> همدما  
 تا با به مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ  
 عالم انسانیت فائز شوید این قصد سلطان  
 مقاصد و این امر ملک امان <sup>و امید</sup>  
 حق ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلی  
 انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین  
 دارند گاهی بلبان شریعت و هنگامی بلبان  
 حقیقت و طریقت نطق نمودند و مقصد <sup>فصل</sup>  
 و قایم قضوی ظهور این مقام ظهور این مقام  
 بلند اعلی بوده و کفی بالله شهیدا <sup>ای</sup>  
 دوستان



مصباح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده  
 او اهل توحید که رحمت را حکم نمائید که شاید  
 حدال و فزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود  
 و محو گردد و حبا لله و لعباده بر این امر عظیم <sup>خطیر</sup>  
 قیام نمائید ضعیف و بخصای مذهبی <sup>سخت</sup>  
 ظالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرد  
 قدرت الهی فاس را از این بلاد عظیم بجات بچشد  
 در محاربه و اقیهه بین دولتین ملاحظه نمائید  
 طرفین از مال و جان گذشتند چه معذرو  
 فریضه کان لم یکن مشاهده شد مستکوره <sup>یا</sup>  
 این کلمه بمثابة مصباح است او اهل عالم  
 همه با او یکداری و بر یک شأ خوار و یکما <sup>تحت</sup>

فی عالم منهم من اخذ الهوی و اعرض عما امر و  
 منهم من اتبع الحق بالهدی فالذین ارتكبوا <sup>لغشاً</sup>  
 و تمسكوا بالذین انتم لیسوا من اهل السماء و محذیر  
 طوی بن قزین بطراز الآداب و الاخلاق انه من  
 ضروریة بالعمل الواضح البین هو الله <sup>عالم</sup>  
 شامه الحکمة و البیان حق جل جلاله از برای ظهور  
 جواهر معانی از معدن انسانی در هر عصری  
 امین فرستاده است اساس دین الله و مذهب <sup>الله</sup>  
 انکه مذاهب مختلفه و سبیل متعدده را سبب  
 و علت بعضها نماید از اصول و قوانین و  
 دایمهای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و  
 از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر  
 بمصالح

واتحاد واطاعت وافتقار و تربیت اطفال و  
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تأسیس  
 سعادت حقیقیه مردم مان نباتاً، الله نهایت  
 کوشش نموده متصلاً با طرف محتاج رضایح  
 ارسال میشود و تأثیر عجبی حاصل و بعد از آن  
 جستجو و تفسیر بعضی ازان فراسات ملاحظه شد  
 و بعضی فقرات ان مرقوم میشود ان رساله  
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن  
 اداب و توبیح بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد  
 بود از جمله این عبارت مذکور بود. لیس فی  
 بعضی عمری انه عزلی بل الذله عمل الجنا  
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

خیر لکم من ان تغتلبوا و اذا عوقبتم فعلیکم بوالا  
 الاموز و ملاذ الجمهور و ان اهلتم فوضوا الامور  
 الی الرتب العیور هذه سمة الخالصین و صفة  
 الموقنین حاکم چون مطلع بر این نوشته شد  
 بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش  
 تادیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد  
 ان شخص در جواب گفت اگر جمیع مضامین او را  
 مجری بدارید من از عقوبت و هلاکت همت  
 ممنونیت دارم حاکم بتسم نمود و ان شخص را  
 نمود باری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق  
 و تحصیل معارف و فنون افاق و حسن سلوک  
 با جمیع طوائف عالم و خیر خواهی کل ام و بالغ  
 و اعتاد

دست نقضاً صرکت شود و با انتقام برخواست  
 بر متعدی تشریح سلاح نمود و چون معترض  
 و توییح ابطانغه کشت فرا اختیار کرد و چون  
 بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما از  
 چون از سلسله علما بود بدتت پاید شده  
 و تسلیم حکومت نمودند و با جرای تفریح حکم  
 کردند از قضا در جیب کریمان و نوشته  
 از بهاء الله بیرون آمد که مضمون آن ملا  
 بر قصد قضا صر و زجر و توییح بر طلب انتقام  
 بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون  
 این عبارات مندرج یافتند آن الله  
 بر حق من الفسادین و هم چنین ان تقسوا

ومغایر ملت امری حادث نشد و مشاهده  
 نکشته و در این مدت مدید با وجود آنکه  
 کثرت و جمعیتشان اضعاف مضاعف  
 منابقت صدائی از طایف بلندتر خزانگه <sup>حد</sup>  
 وقت علمای اعلام و فضلاء کرام فی الحقیقه  
 بیجهت اعلای این صیغه در جهان و بیدار  
 نمودن ناس حکم بقتل چند نفر مینمایند چه  
 چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض در غیر  
 بلکه تعمیر است خاموش و نسیان نکرد بلکه  
 پر جوش و اعلان شود با روی یک حکایت  
 مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد  
 و اذیت کلی شخصی بابی نموده متعددی علیه  
 دست



رفتار این طایفه بود حال در ایران اعتراض بر  
 عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خاد  
 از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعتراض  
 متبدیل نماید و وجدان نماید و یاد خلق در  
 عقاید احدی کند در کشور وجدان جز بر قوه  
 انوار رحمت حکم نتواند و بر سر میلوب جز قوه  
 نافذه مالک الملوک حاکم نشاید اینست که  
 هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر  
 اندیشه را که حتی انسان بنفسه منع اندیشه  
 و خواطر خویش نتواند و سد هواجر و ضمناً  
 خود ننماید باری انصافش اینست که قریب  
 سی و پنج سال است که از این طایفه مخالف دولت

و مشهود گشت که نوابا و مبادی و افکار این  
 طائفه امور روحانیه و از متعلقات قلوب  
 صافیست و اساس حقیقی اصل بصر اخلاقی  
 و تحسین ادبی عالم انسانی است بمبادیات قطعی  
 علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب  
 این طائفه استقرار یافت بصحیح در جمیع بلاد  
 حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور سلامت نفس  
 و سکون قلب و نیت صحیح و اعمال حسنه و حسن  
 اداب مشتمل گشتند زیرا این قوم در نهایت  
 اداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را  
 چنین یافتند روش و حرکت را تطبیق نمودند  
 اول اعتراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق و  
 رفتار



لکن ناب چون در مبادیت تاسیس بود که قتل  
 گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و  
 سلوک و تکلیف خویش بیخبر بودند اساساً  
 مجرد بهمت ناب بود و این بی خبری سبب شد  
 که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت  
 و چون تعرض شد بیدیدند دست <sup>فعله</sup> عبد  
 گشودند لکن بعد از رجوع به آلاء الله در ترتیب  
 و تعلیم و اداب و تنظیم و اصلاح احوال این  
 طائفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت  
 قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید  
 و منتهای فرار و سکون در قلوب حاصل شد  
 و بحسب مسموع در نزد اولیای امور فتنه

بناء عليه شهرت عظیمه وصیت غریبه در  
 انصافات حاصل نمود و خبر منقطع او با طراً  
 و اکلاف شیوع یافت که شخص غریبی از ارباب  
 در صفحات سلیمانیه که از قدیم منشأ علم  
 محرم بر اهل سنه بوده پیدایش و اهل آن دیار  
 در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مستوع  
 معلوم شد که آن شخص بجاه الله معهود است  
 لهذا چند نفر با یکجا شتافتند و نضرع و  
 زاری آغاز نمودند کثرت نضرع جمیع سبب  
 گردید و هر چند اینطائفه از این وقوع  
 عظیمه از قتل رئیس و مسافره تزلزل و اضطراب  
 حاصل ننمودند بلکه تکرر و تزايد نمودند  
 لکن

یکسال توقف دست از جمیع مشون کسسته  
 واقربا و تعلقات ترک نموده بدون اطلاع  
 اتباع تنها و منفرد بی همراه و محبین و انیس و  
 رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در  
 کردستان عثمانی اکثر اوقات در محل دور از آبادی<sup>دو</sup>  
 در کوه مسی بسیر کلو منزل داشت گاه گاهی  
 نادر را بلیمانته تردد داشت چندی نگذشت  
 که افاضل علمای آن صفحات بوفی از اطوار و  
 احوال او برده در محل بعضی مسائل مشکله از  
 معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند  
 و چون آثار کافیه و بیانات متافیه از او<sup>مستند</sup>  
 نمودند نهایت احترام و رعایت را بحرحی<sup>مستند</sup> داد

ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب سینه  
 بعد عین تجیر و عدل ظهور حقیقت امر و  
 اسرار خویش نموده از افق عالم میدار قرار میداد  
 این سر سینه میان داخل و خارج مشهور  
 گشت بپناه الله باستقامت عظیم در میان  
 ناس هدف سهام عموم شد و میرزا بیچی در  
 لباس تبدیل گاهی در نواحی و ضواحی بغداد  
 بی جهت تستر بعضی حرف مشغول و گاهی در  
 نفس بغداد بلباس اعراب بسر میرد با رقی  
 بپناه الله بقسمی حرکت نمود که قلوب این طایفه  
 منجذب و اکثر اهالی عراق سناکت و صامت  
 و بعضی مستحیر و برخی متغیر بودند بعد از  
 بکمال

ناری بنامید و تعلیم بپناه الله او را مشهور و در  
 لسان اشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان  
 او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب بر قوم نمودند و چون  
 محاربات سرتبه در میان بود این رای را باب  
 بنها بیت پسند نمود ناری میرزا بیچ عقیق بنها  
 شد و امی از او در السن و افواه بود و این قدر بر  
 عظیم تأثیر عجیب کرد که بپناه الله با وجود آنکه  
 معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند  
 پرده مسبب شد که کسی از خارج تعرض ننمود  
 و بخینال تعرض بنعتاد تا آنکه بپناه الله باذن  
 پادشاهی خارج از طهران و ما ذون سفر عتبات  
 عالیات شد چون بیگداد رسید و هلازل

و واسطه این مختاره ملا عبدالکریم قرنی و بی بی  
 بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از  
 برای بهاء الله در طهران شهرت عظیم حاصل  
 و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم <sup>پیشو</sup> در آن  
 مصلحت دیدند که با وجود هیجان علما و بعض  
 حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب  
 بهاء الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست  
 شدید اندیشه خارجه باید نمود که افکار مسو<sup>وجه</sup>  
 شخص غایبی شود و باین وسیله بهاء الله محفوظ  
 از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا  
 شخص خارجی را مصلحت ندانستند قریحه  
 این خال را بنام برادر بهاء الله میرزا میزدند  
 هادی

ان جوان با نطقی چون سیل جاری غارم امل و  
 ساری بود در قشلاق نوربان عالم نخر بر محمد <sup>محمد</sup>  
 جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع <sup>نمود</sup>  
 و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل محمد <sup>محمد</sup>  
 در فضل مسلم و در علم اعلم مفاصل <sup>نور</sup> خویش  
 لکن بیعت مباحثه و حاجیه استخاره فرمودند  
 موافق نیامدند و خواستند و بوقت دیگر  
 رهون نمودند و بجز تصور معنوم و مظنون <sup>شد</sup>  
 و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس <sup>مختصر</sup> گشت  
 اینست چندی در انصفحات در کردش بود  
 بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع  
 بطهران نمود و در سرخا به و ارتباط با بابا <sup>گشت</sup>

فصاحتی عجیب و بلا غش و قریب و محقق فاطح و  
 بهانی لامع داشتند فرستاده ابن اشراف را  
 نمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب  
 و مقهور نموده تا تب و یا خود از فوز و ضیاع مقاصد  
 خویش خائب سازند بجان الله از عجب مقدرات  
 اند و عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند  
 و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را  
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع اشفته  
 گشتند و از محراب و منبر و مسند و منبر و  
 شرف و زبور و جماعت شام و سحر که مستند  
 و بر اعلاء مقاصد آن شخص قیام کردند بلکه  
 محمد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چون  
 ان



افتخار نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید  
 و از جمله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و با  
 بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح  
 نقطه و الف مطلقه منتهی شد که مختار علما  
 مبهوت گشتند و از جوش و خروش صبر بیان<sup>۱</sup>  
 مستحیر و مدهوش شدند و از او آیه این حکایت  
 بسمع قریب و بعید رسید و همان عزیز را با من  
 شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع  
 پر بشوق و مشور گشت و دلوله این فتنه و آشوب  
 کوبش زد اهل بارفروش شد مجتهد اعظم نور  
 ملا محمد در قسلاق بود چون این وقوفات را  
 استماع نمود دو نفر از جمله علمای متبحرین که



کلاه داشت و برپشانه موی پریشان کمی نرسیده  
 نمینمود که مصدر را مینگونه امور کرد و یا موج  
 طوفانش باوج این ستار آمد چون مسئله با بر  
 شیوع یافت آثار میلان از اوضاع مرگشت در <sup>پشت</sup> <sup>پیدا</sup>  
 خویش و پیوند و کودک و از چند سلسله خوشتر  
 دلالت نمود بعد روز و شبانه همت خود را  
 مدبوعوت دوست و میخانه کاشت و با استغناء  
 عظیم برخواست و از هر جهت بمنتهای اعتقاد  
 در تمهید منادی و توطئه دارگان ادبی انجمن  
 نسبت نمود و از هر جهت در خایت و صیانت  
 ان نفوس میگوشتید و چون در طهران این  
 اساس را استوار نمود بپارندگان مشتاق در

مقامات سامیه فانیه محبت فرطیاً قشر  
 مسلم کل بود، و کثرت ذکا و فطانتش مستحکم <sup>در</sup> جمیع  
 انظار عموم جلوه غریبی داشت، و در مجامع و  
 محافل نطق و بیانی عجیب، با وجود عدم تدریس  
 و تدریس از حدت ذکا و کثرت نهی، در عین <sup>ن</sup> غفلت  
 جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دنی <sup>نق</sup>  
 حکمت نامتناهی حاضر گشتی، و در محضر جمع غفیر  
 علما و فضلا زبان گشودی کل حاضرین حیران  
 و این را نوعی از خارق عادات ذکا، فطری <sup>م</sup> عا  
 انسانی شمرند، از صغیر سن محل امید <sup>مختصر</sup>  
 وحید خاندان و دو دستان بلکه ملجأ و پناه <sup>ن</sup>  
 بودی باری با وجود این احوال و اطوار چون <sup>سیر</sup>  
 کلاه

ان آثار و کمال محرماتش در جهتوی ظهور اخبار  
 بودند و از بدایت ظهور و با بدو طهران که ان را  
 ناب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان  
 و زارت و از سلاله نجابت از هر جهت ارسته  
 و بیباکی و از ادکی پیراسته هر چند جامع علوم  
 و سموح بود و اسلافش در ایران مشایر  
 رغان و محط رخال بودند لکن از دو دمان علما  
 و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت  
 نشو و نما در میان سلسله و ذوا از خویش بیجا  
 بیگانه معروف و از کودکی بفرز انکی مشاد  
 بالبنان و منظور نظر اقا قلام بوده بر بنامج  
 اجدادند در رج در مراتب عالییه بنخواست و ترغ

و تجلعت فتبارك الله احسن الخالقين مزین کرد  
 و این قضیه در سنه شصت و نه که مطابق عد  
 سنه بعدین است کشف نقاب کند و تو  
 انجبال تحتها جامده و هی تمر السحاب تحو  
 یامد باری باصطلاح خویش چنان وصفی نمود  
 که وصول بجهت الهیه و حصول اعظم درجاً  
 کالات عوالم انسانیه را منوط بحجت ائمه  
 و چنان بشعله او مشتعل بود که در قلعه ما  
 ذکر شد ریشهای ظلماتی شمع نوزانی او کشته  
 و در تنکای حبس چهری بادش نعم الرقیق شد  
 و ضعت روحانی یافته از باده او محجور بود  
 و بنیاد او مسرود جمیع تابغان در انتظار طلوع  
 انانار

وتعلق بنفحات الله ولكن خلاصه و نتیجه مصنفاً  
 نعوت و اوصاف حقیقت متخلصه که منظور و  
 مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و <sup>و بس</sup> <sup>نشر</sup> <sup>را</sup> <sup>نشر</sup>  
 مقام تبسیر شمرده و حقیقت خود را واسطه <sup>او</sup>  
 اعظم کمالات ان دانسته و فی الحقیقه در <sup>نشر</sup>  
 دقیقه از ذکر و فتور نداشت و جمیع تا بیان <sup>را</sup>  
 با انتظار طلوع او دلالت می نمود و تقسیم <sup>لیفاً</sup>  
 خویش بیان می نماید که من از ان کتاب اعظم <sup>را</sup>  
 و از ان بحر بی پایان شبی هستم و چون او <sup>را</sup>  
 کردم و حقیقت و اسرار و رموز و اشارات <sup>را</sup>  
 می نمود شود و چنین این امر در مرتب وجود  
 و صعود فرقی نموده بمقام احسن التوفیق <sup>را</sup>

اموال و املاک را دارد و باین سبب در مجموعی عتبات  
 لکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صد  
 اخذ بر نیامد بلکه بپایان الله استندان هجرت  
 عتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن  
 پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی غلام  
 شاهی مسافرت عتبات نمود ناری بر سر صل  
 مطلب درویش از باب نوشتهجات زیاد در دست  
 ناس باقی بعضی تفسیر و تاویل آیات قرآن و در  
 مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی  
 مواعظ و مضامین و بیان مراتب توحید و اثبات  
 نبوت خاصه سرور کائنات و بحسب مفهوم  
 تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از مشغول  
 و تعلق



انتظام و ارتباطی نباشد از همین کیفیت واقعه  
 مثل افتاب روشن و واضح گردد که کار و امثال  
 نیت با روی ثابت و مبرهن شد که محتاج خود <sup>سرم</sup>  
 بجان و او هام خوشخواهی فای خویش متصدی  
 این امر عظیم و خطب جسیم گشته دخلی بکس نداشت  
 و چون حقیقت حال اشکار شد بر آفت بجاء <sup>الله</sup>  
 از این تهمت ثابت گشت بضمیمه که از برای  
 احدی تبسمه ننماید و حکم در بار پیکاری و ازاد  
 اول از این قضیه صاف در معلوم و واضح شد  
 که آنچه در حق او بگری شد از سعایت بدخوا <sup>ها</sup>  
 و عجله و طیش خاجبالذوله واقع گشته لهذا  
 دولت جا و دیدمت خواست که بعضی منوباً

در تحت سلاسل و اغلال از شمران بنفندن همسران  
 حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از  
 فرط الحاج حاجی علی خان صاحب الدوله بود و  
 هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلم حضرت پادشاه  
 بنفس نفیس بتآن وبواسطه وزرای دربار <sup>جواب</sup>  
 این قضیه را از خزنی و کلی تحقیق و تدقیق فرمودند  
 و از بهاء الله در اینخصوص چون سوال شد در  
 جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت  
 میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی <sup>فکر</sup>  
 و عقل و ذانتر است چه که شخص عاقل و <sup>صاحب</sup>  
 صا چه نهنده و چنین امر خطیری را تصدیق <sup>نیل</sup>  
 اقل نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را

انتظام

بهاء الله در قریه افجه که یکینزلی طهران بود  
 صغیه در تالستان نموده بود چون این اخبار  
 شیوع یافت و بنای سیاست شد هر کس <sup>توانست</sup>  
 در کوشه پنهان شد یا اواره او طان از جمله  
 میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری  
 و سرگردان لباس روی شو کسکول بدست  
 از راه رست سر کشته کوه و دشت کردید لکن  
 بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوار  
 شده به نیا و دان که مقرب موبک شاه و محل  
 اردوی شهر یاری بود و اردی مجرب بود در سخت  
 توقیف رامد و یک فوج او را محافظه شد  
 می نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب

باری بعینه قیامق برآید و تقبی اینطائفه  
 بد نام شد که هنوز آنچه میکوشند و میجویند  
 که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات  
 یابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا بحال  
 حکایت کنند چون رشته کلام با این قضیه  
 کشد مترسار شوند و سر از خجالت برندارند  
 و از مختصر بیزار میجویند و او را هادم بنیاد  
 شمرند و علت خجالت ایشان بآری بعد از  
 وقوع این خطب جیم جمیع اینطائفه متهم شد  
 و در بدایت تحقیق و فحوص در میان نبود لکن بعد  
 محض عدالت قرار بعض و تدقیق و تحقیق کردید  
 جمیع معروفین اینطائفه با تمام افتادند  
 هیا

قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاهی  
 صدور یافته و وزیر کبیر خود سرانجام با استقلال<sup>ست</sup>  
 نامه امر نموده ملکه بحسب عادت و رسوم کما<sup>ن</sup>  
 نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و  
 اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع و اثر<sup>ن</sup>  
 ملکه بجز دیوانگی از تفریز خواسته بگیرد بجز این<sup>مد</sup>  
 و یک نفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب  
 شهر یاری در سمران مقر داشت بان سفیر<sup>توجه</sup>  
 نموده العیاذ بالله جنارتی از او مرزد که لسان<sup>ن</sup>  
 تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد  
 المنة که آن دیوانه در طیانچه ضایحه طایفه و هم<sup>هم</sup>  
 کان کرده که این از جمیع مرئیات ممتاز و بهتر<sup>ست</sup>

شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت انداخته  
 در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از این  
 واقعه <sup>خطای</sup> تحظیمی و جسارت و ذنب جیبی از <sup>شجر</sup>  
 نابی سرزد که صفحه تاریخ این طایفه را مسیاه و د  
 هجان مدنیت بدنام نمود و خلاصه از واقعه  
 اینست که در زمانیکه باب مقیم از راه بیان <sup>نور</sup>  
 صادق نامی جوان ارادت تمام بنیاب یافته و شب  
 و روز بخدمت مشغول و از مکر و هوش مسلوب  
 بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد این <sup>م</sup> خا  
 بزعم خویش با وهام خونخواهی افتاد و از این جهت  
 که از تقاضای رسیدن وقایع و استقلالیت امیر نظام  
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر نداشت که این  
 قضیه

عادی شمرده میسند بعد در انظار ارامت<sup>شد</sup>  
 حاصل نمود از افاق جهان بسیار و عزم ایران  
 نمودند و بجان جوانا گشتند و اینگونه امور  
 و حدانیته در جهان قریب شد خرق سبالت<sup>مست</sup>  
 و زجر علت اهتمام منع باعث تشویق است و  
 همد می بادی غریب ریش در حقیقت قو  
 پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ<sup>قطع</sup>  
 شود شاخهای دیگر برود چنانچه ملا خطه  
 میشود که در مالک دیگر چون اینگونه امور  
 شود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود  
 خاموش گردد چه که تا بحال در مالک ارو  
 از امور مکه تعلق بوجدان دارد بسیار میده<sup>د</sup>

میفود که با جزاء سیاست تا هر این مایه <sup>مصلحت</sup>  
 و فایده شود بعضی که از و خبر منقطع <sup>هد</sup> خوا  
 گشت مدتی جزئی نگذاشت عکس تصور <sup>محل</sup>  
 نمود و فکر تحقق یافت مصله بلند تر شد  
 و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و اوازه  
 بنا تر افایم رسید اول مختصر با ایران بود <sup>سرا</sup>  
 بنا تر جهان کرد. ترزل و اضطراب تا پیر شوت  
 و رسوخ نمود و شد آمد و عذاب علت قبول  
 و اضطراب شد بغیر وقعات بسبب <sup>تر</sup> گشت  
 فقا تر فادی تقصیر و تقصیر مادی تو امید کرد <sup>بد</sup>  
 از سوء تدبیر و وزیر این بنیان حصین و وزیر <sup>بن</sup>  
 گشت و این ایام متین و حصین پیش <sup>آ</sup>  
 عادی



در کارخانه نضرمیلانی بانی محفوظ نموده در  
 دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده اما  
 گذشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران  
 رسید از دریا بجان حرکت داده بکلی این قضیه  
 مستور ماند تا دری در این سنه مشقت و سر  
 و هفت در جمیع ایران اثر غمان بایمان آفا<sup>ده</sup>  
 هر نفی و در مرده کده بود و ادنی احتمال میرفت  
 از زیر شمشیر گذشت بیشتر از چهار هزار نفر  
 کشته و جمیع غنای اطفال و نسا بیکس و  
 پستار پریشان و سرگشته با مال شد و کف  
 گشتند و جمیع این توغات مجرد با استقلال  
 رای و امر میرزا تقی خان مجری شد و همچو کان

مخصوص عارف مشرب و با همه طائفه کرم و ملاک  
 نداشت سلیمان خان ابن سر را پیش او فاش نمود  
 که مشرب با چند نفر با انواع وسایل و تدبیر در  
 استغلاف حیدر میگوشتیم و اگر چنانچه ممکن نشد  
 هر چه با دانه هجوم مینماییم یا بمقصود میرسیم  
 و یا خان را امکان در این راه میافشاییم کلاً  
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست خان  
 الله یار حاجی را از حواصر خویش فرستاد بدون  
 تعب و مشقت هر وسیله و مسیانی بود حسب  
 آورده حاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون  
 صبح شد قزاقها بجهت عذر خویش گفتند که  
 درندگان خوردند از شب آن حیدر را در  
 کارخانه

بعضی کان نمودند که جانوران خوردند حتی بر <sup>س</sup>  
 منابر علمای اعلان کردند که حسیم ظاهر امام <sup>م</sup>  
 ششیمه خالص از تعزیر سباع و حشرات <sup>رح</sup>  
 محفوظ است و حسب این مضمون وارد زندگان <sup>قد</sup>  
 لکن بعد از تحقیق و تدقیق تمام محقق یافت که چون  
 باب جمیع نوشجات و ما بحیاج خویش را معتقد  
 ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که عنقریب  
 این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روزنامه  
 این وقوعات مسلمانیان خان پسر پیمان که از  
 فدائیان باب و خوانین اذربایجان بود حاضر  
 بکسر در خانه گلانتز نیز وارد و چون گلانتز  
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و گند <sup>بن</sup>

ناری مرتب فوج خویش را حاضر ساخت <sup>میت</sup>  
 از ظهر بیت و هشتم شعبان <sup>سنه</sup> هزار و دو بیست  
 شصت و شش بکرتبه امر بشلیک نمود در این  
 شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه  
 مستبک گشته و اعضا کلا تشریح شده مگر <sup>موت</sup>  
 که اندک از زده شده بود بعد آن دو جسم را  
 از میدان بجای شهر بکار خندق نقل <sup>شد</sup>  
 و آن شب در کنار خندق مانند روز <sup>نقل</sup> تانی  
 روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو <sup>را</sup>  
 جسد را بر روی درگاه خندق افتاده بود برداشت  
 شب تانی بنیه شب نمایان آن دو جسد را  
 در بردند و روز ثالث مردم چون <sup>فقد</sup> جسد را <sup>نمایا</sup>  
 بعضی

و از پی صفت ثانی اثر داد و از پس صفت ثالث  
 نیرباران نمود دخان عظیمی از آنش <sup>صل</sup> ثلثیک خا  
 شد چون دو دومتلاشی گشت از جوان را  
 ایستاده و باب را در همان جره که در پامه اش  
 او بخته بودند در نزد کاتبش آقا سید حسین  
 نشسته دیدند هیچیک از آن سببی نرسیده  
 بود <sup>له</sup> نام خان میخی گفت ما را مغاف مگذار  
 نوبت خدمت بفرج دیگر رسید و فراموش با<sup>شو</sup>  
 دست کشید اقا خان بیک <sup>فوج</sup> خمس سرتیغ  
 خاصه پیش آمد و با برابا از جوان دوباره <sup>ن</sup> بهما  
 میخ بستند و باب بعضی صحبتها میداشت <sup>معد</sup>  
 فارسی دان فهمیدند و سائرین <sup>هلسند</sup> صدق

از ارامنه تبریز مستغفرا قرار دادند روزنامه  
 فرائض باشی باب را با یکدیگر که مستی با قاجار  
 و از نجفای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملا  
 محمد مامانانی و مجتهد ثانی میرزا باقر مجتهد  
 ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان  
 سرلیپ فوج ارامنه ارومیه نمود در وسط  
 پایدهمان حجره که محبوس بودند میخ آهنی کفشد  
 و در رسیمان او میخند بیک رسیمان باب را  
 و بر رسیمان دیگر اما محمد علی را معلق نموده حکم  
 ساختند بقتل میکه سران جوان بر سینه باب  
 و اطراف نامها از کثرت جمعیت موج میزد مکتوب  
 سلطان سه صف بستند صف اول شلیک نمود  
 و از بی

بگذرد مانند بازی بر سر اصل حکایت در پی  
 امیر کبیر فرمان تان برای برادر خویش پسر دانا  
 حسن خان حنا در فرمود و مضمون فرمان از عظم  
 اعلام تبریز که رکن دین مذهب جعفر علی کتلا  
 و حسن حسین طریقه اثنا عشریه اند فتوای  
 صحیح صریح گرفته فوج ارامنه ارومیه را خان  
 ساخته در ملاناس نابرا او بجهت امر بلیک  
 فوج نما میرزا حسن خان فرزندش با شوق خویش را  
 احضار نمود و دستورالعمل داد تا بدو را تمامه  
 و مثال که علامت سیادت بود برداشته و با  
 چهار تن از تابعان عبدان سر را ز خانه تبریز  
 آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سر را ز

ملا عبدالکریم قزوینی فرستاد ملا باقر از امام  
 در قم در محضر جوی تسلیم ملا عبدالکریم نمود با  
 حاضرین در حجه و با باز نمود و گفت ما مو  
 با این هستیم که این امانت را بپناه الله برسانم  
 بیش از این از من سؤال نمائید که نتوانم گفت  
 از کثرت الطاح حاضرین لوح ابی بزرگی بر رو  
 آورد که در نهایت لطافت و بجز خلق خوش  
 منگسته بغایت ظرافت و اتقان نوشته و بعضی  
 در هم بهیئت میکل انسانی مرقوم نموده بود که  
 کان میشد یکقطعه مرکب ربکا غذاست و  
 ان لوح را خواندند مسجد و شصت استقامت  
 از کلمه پها نموده بود و ملا عبدالکریم از امام  
 غلام



حمزه میرزا اجراء این حکم را از دست خویش نپسندید  
 و برادر امیر میرزا حسنخان گفت که این کار  
 خبیثی است و مسلمان و هر کس مقتدر و توانا  
 را چنان کمان بود که حضرت اتابک مرا ما مور  
 صرب افغان و او ذبک خواهد نمود و یا بر زما  
 و هجوم مرز و بوم روس و روس دلالت خواهد کرد  
 اعتقاد او را امیرزا حسنخان بتفصیل با امیر  
 نوشت و سید بابا قبل از خروج از <sup>بسمت</sup> پمیر  
 تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات  
 خویش را حق خاتم و قلمدان در جبهه مخصوص نهاد  
 و کلید جبهه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوسا<sup>طه</sup>  
 ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد

و پرت از اشکسته بعد از حر و بات متعدده  
 انها نیز عاقبت بجمع مد و میثاق و ایمان و ایمان  
 و تمهید قرآن و تدبیر عجیب سرداران تسلیم  
 و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر تفصیل مجاز  
 نیز بر روزنجان بپردازیم و وقایع را از بدایت تا  
 نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم  
 کرد و چون تاریخ را مانده بچند مجلد گذاریم  
 در خلال و قوعات زینجان امیر کبیر علاج قضا  
 اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی و شورش  
 و ندای دربار و رعیت پناهی بصرفت طبع و  
 صرامت و ای واستقلال تام فرمان بقتل آید  
 و او مختصر الدینت که خاکم از در با ایجان شاعر را

خان ملنکور طیناس تبدیل در شبها خارج اردو  
 در میان درختان جنگل مخفی و پنهان میشد  
 و روز در اردو حاضر حربا خیر در شب واقع و  
 اردو پریشان گشت با بسپها خیمه و خراک آتش زدند  
 شب چون روز روشن گشت پای سهند ملا<sup>حسین</sup>  
 در کتد افتاد او سواره دیگران پیاده بودند  
 عبا سفلو خان از دور بالای درخت اورا شنا<sup>خت</sup>  
 مدهت خویش چند کوله انداخت و دو تیر سیم  
 او را از پا در انداخت تا بنگان او را بقلعه بردند  
 و در همانجا او را دفن نمودند تا وجود این واقعه  
 بقوه قاهره چاره نشدند عاقبت شاه زاده  
 عهد و میثاق بست و بائمه اطهار قسم خورد

میرزا محمد علی نازمذرائی با جمعی نیز منضم بان  
 حزب شده سید و سیزده نفر موجودی  
 قلعه شدند لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و  
 نفر میثای حرب کردند و اکثرشان از علما  
 و طلاب که مدت الحیات همدم مخالفه و کفار  
 بودند با وجود آنکه معتاد حرب و ضرب تیر  
 و شمشیر نبودند چهار مرتبه تزیب معسکر  
 وارد و شد و با توب و تعنک و قناره جنگ  
 و محاصر شدند در هر چهار مرتبه شکست  
 آرد و بکلی پراکنده و پریشان شدند در شکست  
 چهارمی عثمان قلی خان لاریجانی سردار جنگ  
 بود و نواب و الاهی قلی میرزا امیر معسکر  
 خان

متفرقا در کین نشاند و با جهاد در راه و بر آه  
 در آن جنگل متفرق و پریشان نمود و بنا فی تنکا  
 یک یک گذاشت چون صدای تفتنک از سمت  
 بلند شد رازنهایان آشکار گشت و چند  
 نفس مفقود و نفوس دیگر بگفته بگلوله مقول  
 شدند ملاحظین بجهت جمع آن پریشان  
 امر باذان نمود و میرزا الطغلی مستوفی خیر کشید  
 و حکرگاه خسرود دید سپاه خسر و بعضی کشته  
 و برخی در میدان مصاف سر کشته گشتند ملا  
 حسین از جمع را بقلعه نزد یک مقبره شیخ  
 طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوا ایامی بود  
 شد در حرکت رهاوت و مفور نموده بعد

در نمازندان ملا حسین بشرونی و اعیان  
 محکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عامه شهر  
 با فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت  
 گشتند و باقی را نیز در کار اطلاق نمودند که  
 ملا حسین امر باذان کرد و دست بشمیر و را  
 جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین  
 مذامت و رعایت پیش آمده قرار بر رحلت  
 و خسر و قادی کلانی را بجهت محافظت اموال  
 و پیاده همراه نمودند که بحسب شرط محفوظ و  
 مصون از خاک نمازندان بیرون روند چون  
 خارج شهر شدند و از مغایر و طریق فرج  
 خسر و سوار پیاده خویش را در وجه کل نمازندان  
 متفرقا

و سلولہ و در قتلہ شان بحسب قدیم مطابقت  
 طریق وصول بناب نیز مسدود و آتش فتنه  
 از هر جهت مشعلہ و در مشع و در بقع و ابی انبیا  
 علما حکومت بلکه فامه ناس در جمیع طرف  
 نبوة فامه بناوی تالان و تا راج کد داشتند  
 و سیاست و مشکله نمودند و قتل و طارت  
 کردند که این آتش را افشرد و این نفوس را <sup>بهر</sup> <sup>بهر</sup>  
 نمایند در شهر هانی که معدود قلیل بود  
 جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در  
 شهر هانی که جمیع داشتند چون سوال از  
 تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود <sup>بجسب</sup>  
 عقائد سابق مدافع برخواستند از جمله

حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود میگز  
 هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد  
 باری وزیر با استقلال تمام بدون استناد  
 و استیذان امر بنا دیب و تعذیب با بیان  
 با طرف فرستاد حکام و والیان بهمانه مدخل  
 جستند و مأموران وسیله منافع و طغیانی  
 معروف بر رأس منابر تشویق هجوم عامه میخواندند  
 قوه تشریح و تنفیذ دست در اعوشم داد  
 ایضا نغمه واقلم وقع خواستند و این طائفه  
 از اناس و امرار و تعالیم باب هنوز چنانچه  
 فامید و مشامید اطلاع نیافته و تکالیف خود را  
 ندانسته تصور و افکارشان بقرار سابق

دلیل



کنند که شخصی بای در کاشان اموالش بنا را  
 رفت و خانمانش پراکنده و پربشان عمران  
 نمودند و تا زیاده زدند و محاسنش بنالودند  
 و بردارز کوشی و از کوزه سوار و در کوچ و با<sup>زاد</sup>  
 بمنتهای ازاد باطل و مشهور و طار و طنبور  
 مگرداندند شخص کبری در کتاری در کوشه  
 در باطن افتاده و امدا از جهان و جهانیان خبر  
 نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد  
 بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب  
 شهیر و تعذیب بوجه تفصیل مطلع گشت  
 بجهت جو افتاد و در همان روز در زمره با بیان  
 داخل گشت و گفت همین اذیت و شهیر برها

ثبات بودند وزیر باها مائت غریبه افتاد  
 و دوام و رطبت استقلالت ملکوت بدون  
 استیدان از حضورها یون بعزم جزم خویش  
 بی مشورت و ندای دور اندیش امر بتعرضه ایستاد  
 کرد و همه گمان مینمود بقوت قاهره اینگونه در  
 قلع و قمع توان نمود و شدت مہمتر خواهد شد  
 و حال آنکه امور و حدانیہ و انقراض عین ترقی  
 و تابدیاست و آنچه بخاموشی گوشه شعله بر  
 علی المحصوره و اموردین و مذهب بجمرد صحن  
 خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تائب  
 متدین نماید این امور بتجربه رسیده است  
 و اعظم تجربه همین قضیه است چنانچه در آ  
 کتد

و پربشان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم شد  
 و سرپرسلطنت بوجود شهریار تازه زینت یافت  
 میرزا تقی خان امیر نظام و وزیر اعظم و امامک  
 معظم شد زمام امور جمهوری و داد در قبضه تقدیر  
 و استقلال گرفت و معتمدت داد رسید  
 خودسری و استبداد بناخت این وزیر  
 شخص بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب آمو  
 ازاده معانک و بیبناک و در خونریزی جاهل  
 و خالاک حکمت حکومت را شدت میاست  
 دانست و مدار ترقی سلطنت را نشدید  
 تضییق و تهدید و تحویف جمهوری و میثم  
 و چون اعلحضرت شهر باری در سر عنفوان

که جشن و سرود را فراموش نموده پیرامن او  
 انجمن شدند و باستماع کلمات از استماع  
 نغمات ملتبی و بمشاهده عزائب از تماشا و  
 لطائف و بدائع که از لوازم سورا مسخ  
 گشتند ناری در تفریافت دوران بود و در  
 احتیاج فتنه جهان خوف و هراس را در قلب  
 اثری نبود و نضایح مشغفانرا مانده و ترقی  
 اگر چه از ربات مجال بود لکن سبقت را از فوج  
 رجال در بوده پای استقامت بیشتر تا در طرا  
 بقوای علمای عظام خان سپرد و اگر باین  
 تفصیلات سپرد از لیه کار باطناب انجامد  
 ناری ایران در این مجرای و علمای اعلام حیران  
 پدیدشان

ظالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظم  
 کرده در سبیل باب فدای جان دایکان نمود و  
 با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات  
 مطلب خویش زبان میکشود چنان شهرت نمود  
 بود که اکثر نام از عالم و عارف طالب استماع کفتار  
 و مامل اطلاق قوه نظر و استدلال او گشتند  
 سر پرشوری داشت و فکر و لوله و اشوبی  
 در بیاری محلات بر اصحاب جدال یافتی  
 گشت و بیان دقایق مسائل نمود و چون در خان  
 کلا فتر طهران محبوب بود و جشن و سور و  
 بیابند زنان بزدگان شهر که بدعوت حاضر  
 بودند از حسن نظر و چنان سرگشته شدند

قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد <sup>معنی</sup>  
 داد و طلوع او را تأییدات غیبیه شهرت در  
 تقریر و تحریر بصر مبین بود و در ثبات و استقامت  
 فائق جمیع و عاقبت امر در سنه شصت و پنج  
 بحکم رئیس الفقها سعید العلماء مجتهد بار <sup>فرد</sup>  
 در منتهای جوش و خروش سر بدار و خان <sup>بنا</sup>  
 و از جمله ملقب بقرة العین صبیته حاجی ملا  
 صالح فاضل قزوین و عالم مخیر است بر  
 حسب منقول در رفون شش ماضیه بود و در  
 نطق و بیان محیر عقول و امکار فحول <sup>ملا</sup> اسما  
 در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در  
 مطالب شیخ جلیل احسانی ایت عظیم در اعتبار  
 عالیجات

+

گذشتیم بر سر اصل طلب روید. در خلا  
 این احوال در میان بابها بعضی مختصر پیدا  
 در انظار آن خانقاه طلوع و ظم و غریب شد  
 از جمله میرزا محمد علی مازندرانی که تلمیذ  
 بزرگ و اعلیٰ مقامه حاجی سید کاظم <sup>شیرازی</sup>  
 و در سفر حج انیس و جلین با بود بعد از  
 چندی از او اطوار و احوالی صدور یافت که  
 کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین <sup>شیرازی</sup>  
 حق ملا حسین بشرونی که مقتدا و جمیع و  
 مرجع شریف و وضع این طائفه بود در حضور  
 بخصوع عظیم و خشوع عبودیت لیل رفتا <sup>شیرازی</sup>  
 و این شخص با استقامت تمامه بر اعلای کلام <sup>شیرازی</sup>

مغلوبیت کبری غالب بر اعدا، واعظم جنود ملا  
 اعلی بودند و هم چنین تالیفات کثیره بابدا  
 با وجود عدم تعلم تأییدات روح القدس  
 انکاشند و بعضی روایات متباینه بروا<sup>یت</sup>  
 رجال از کتب استخراج نمودند و احادیثی بحسب  
 ظاهر مطابق مقاصد خویش روایت کردند  
 و باخبارات بعضی مشاهیر هلفت متک<sup>جستند</sup>  
 و اقبال علمای زاهد کوشه نشین و فضلا<sup>ی</sup>  
 دین مبین را دلیلی قوی بر فرض نمودند و استقا<sup>مت</sup>  
 و ثبات با بر ایت اعظم پنداشتند و  
 خارق عادات نقل نمودند و امثال ذلک که  
 جمیع خارج از صدد مناسب است لهذا باختصا<sup>ت</sup>  
 گذشتیم



برد و آیات دانستند و آن را اصل و این را  
 فرع شمرند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیاید  
 احتیاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل مشهور  
 فرع مسموع صلوحیت معاوضه ندارد و محاملاً  
 نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقتاً  
 دانستند و جوهر تفسیر شمرند مثلاً سلطنت  
 قائم را سلطنت مصنوعیه و فو خاقر اغتوبات  
 مدائن قلوب تاویل نمودند و بمظلومیت و  
 مغلوبیت سید الشهدا روح الوجوده الفلا  
 استدلال کردند چه که مظهر حقیقی ایزد مبارک  
 و آن جبرناطم الغالبون بود تا وجود این در عالم  
 مغلوبیت جام شهادت نوشیدند و در حاکم

علمای مستحرمین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا  
 کل بضالات بودند و در ادبی غایت سالک  
 گشتند این چه دعوی و ادعای بطلانست و الله  
 هذه قاصمة النهرای مردم این آتش را خاموش  
 و این اقوال را فراموش کنید و او بلا و امدها  
 و اشرفیتها در جماع و مساجد و منابر و محافل  
 فریاد نمودند و رؤسای بایهادر مقابل  
 مسائل قالیف نمودند و بحسب فکر خویش از جواب  
 ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب  
 تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است  
 نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه  
 مختصرش اینست که بضایز آفاق و حجب احوال  
 بدویات

بیزادگشت و خصوص صریحه امام و الضمناً  
 احلام شمر و یا با بد بموجب اصول و فروع مدینه  
 و خصوص و خصوص شرح انوار تکفیر ملکه مدینه  
 این شخص را اعظم فریضه دانست اگر چه پنجم  
 از این اخبار و عقاید صحیحیه صریحه مسلمیه  
 از امت اسما من مذاهب امام معصوم بقیه ثانی  
 مانه اهل سنه مستیم و نه فرقه غایبه که منتظر  
 ولی موعود شوئیز و معتقد مهدی مولود  
 و یا فوج ناب ولایت و اجازت دایم و قائم آل  
 محمد و دو سلامت حاضر شرط اول سلاله طاهره  
 و ثانی و تید مایات نامره این عقاید مزارستان  
 طائفه ناجیه اثنا عشریه را چکنیم و در حق

از ضرورت دین و روایات صحیحۀ مأثوره آن  
 ائمه ظاهرین بلکه اصل ما را عظیم مذمت  
 حضرت جعفر عقیوبت امام معصوم ثانی  
 علیهما السلام است: چنانچه چهره شد و چنانچه  
 کج رفت: عنایت صغری چه بود عنایت کبری  
 چه شد: اقوال حسین بن روح چیست و روای  
 ابن مهران چه پرواز نقیبا و بخیارا چه کنیم و  
 فتوح شرق و غربا چه نمایم خرد حال کجاست  
 و ظهور سفیانی کی: علاماتی که در احادیث  
 عترت طاهره است: کون و مستحق علی ملت باهر  
 کجا کار از دست و شوق بیرون نیست: یا با ایل احاد  
 ائمه اطهار را انکار نمود: و از مذهب جعفری  
 بیزد

واقراط تعریض را مخالف انصاف میدانست و  
 انی غاروف میشد و این همه او ازها از مشربو  
 میگفت و موسی با موسی در جنک شد  
 بر زبان میراند و ان هی الا فذک تلووت <sup>میشود</sup>  
 باری و ذمیر منلوت از سود تدبیر در مقام امور  
 و عدم ضبط و ربط مصالح جمهور چنان سلوک  
 نمود که در اطراف و اکاف عوغا، و ضوضنا،  
 برخواست و علای شاهیر ذوی نفوذ عا<sup>مه</sup>  
 نام را امر تعریض تا بیان باب نمودند و هجوم  
 عمومی شد علی الخصوص چون ادعای <sup>مهدیه</sup>  
 بمعقول مجتهدین و علای متجزین رسید  
 ناله آغاز نمودند و بر منابر بغره و فریاد که

وعلما نیکه تابعین باب بودند مخالفت و محامی  
 و محادله تر اید نمود بقسمیکه در بعضی ولایات  
 مباحله خواستند و از برای حکام ولایات نیز  
 اسباب مداخل پیدا نمود شور و آشوب<sup>عظیم</sup>  
 برخاست و چون ناخوشی نفس شده پیا  
 پادشاه عارض شده و فکر خجالت آرا را مشغول  
 نموده بود محور تق و تق امور حسن تدبیر  
 وزیر کبیر حاجی میرزا آقاسی شهیر بود و عد  
 کفایت و قلت مضاعت او بمشابه مهر منیر<sup>که</sup>  
 در هر ساعتی رأی مینمود و حکمی مینمود تا<sup>عج</sup>  
 تا امید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بابیان  
 لازم میشد و وقتی اسناد نعلی بعلما میداد  
 و از او

نوشتند که این شخص و پیروان مندرک محضند  
 و معتقدت دین و دولت و چون حکام در ایران  
 استقلالیت کلیه داشتند در بعضی موارد  
 پیروی فتوی نمودند و امانتضال و انحلال  
 نمایان هم در استان شدند و لکن خاقان و مقهور  
 محمد شاه در این قضیه بتانی رفتار صیفر نمودند  
 که این جوانان مندرک با کست و از خاندان محاط  
 لولان تا از او امور مغایری که منافق و راحت  
 امایش عمومی است صادر کرد در حکومت تعرض  
 ننماید و اضطرار حجت از اطراف علمای علا  
 نمودند جوانی نفرمودند و یا افکار مرتبان نمودند  
 باری در میان ما مندرک و احببه فضلاء

در حق باب حکمی نفرمودند و تصریح نمودند  
 علنا مصلحت چنین دانستند که لا اقل تقریر شد<sup>باید</sup>  
 نماید قرار بر ضرب باشد جماعت فراموشها قبول  
 ننمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند  
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله سادات  
 بود بخانه خود برده و بدست خویش چوبکاری نمود  
 بعد از این واقعه باب را اعاده بجمهوری نمودند  
 و جلس شدید کردند و چون اخبار ضرب و تفرقه  
 و بجز و تشدید با طرف ایران رسید علنا  
 مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار  
 و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر بستند  
 بستند و کمال اهتمام را گذاشتند و اعلام حکم  
 نوشتند



احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام  
و بعضی مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از ائمه  
باب نمودند دعوی مهدویت اظهار کرد که  
هیجان عظیمی برپاستد اجله علما بقوه حاج  
از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریح چنان  
بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقارن  
مخیمود برهان ملبسند ندیدند تا مثل نذر  
عبارات نمود که این برهان باقی عظم است نکته  
نحوی گرفتند احتیاج بقران نمود و اثبات  
منافی قواعد سخاوتان بیان کرد مجلس متفرق  
شد باب مجمل خویش رجوع نمود در آن وقت  
حکمران از با ایمان و بسجد کردند مهدی

تبریز و فضلای اذربایجان بطهران نوشتند  
 و بجهت تهدید و تخویف ناس استرغالو  
 سیاست شدید در حق باب نمودند وزیر  
 کبیر حاجی میرزا آقاسی چون جوش و خروش علیاً  
 اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمودند  
 همدستان شد از طریق تبریز امر احضار  
 داد در آثای مرو و باورومیه حاکم ملک قاجار  
 احترام فائق بحرین و هموم غربی از اعالی و ادائیگی  
 هویدا شد در نهایت احترام حرکت نمودند  
 و چون باب تبریز وارد بعد از چند روز  
 در مجلس حکومت حاضر نمودند از علای علیاً  
 نظام العلماء و ملا محمد مامانانی و میرزا  
 احمد



غامه ناسر در فغان و زلزله و مجبین در شمع  
 و شاهله و خود باب اهیقی با این شور و شو  
 نداده در نهایت جذب و وله در اثنای اقی  
 و قلعه مانا گو و چهری شام و معز بلکه روز  
 و شب خود را بنگر و فکر و اوصاف و نعوت  
 ان شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش  
 نموده بود چنانچه ذکر می نماید که مضمونش این است  
 اگر چه در یابی بلا از هر جهت در فلاح و مسها  
 فساد و قبا و ظلمات الام و محن مستولی بر  
 جان و تن است لکن قلبم بیاد روی تو روشن  
 و جانم بسوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد  
 از سه ماه اقامت در قلعه چهری احمه علیا

و چون فضلاء مجتهدین از زبان ایشان ملاحظه  
 نمودند که در جمیع اطراف قریب از اکثر متصوفا  
 دستخیز بر خواسته از حکومت طلب تخریر  
 تابعان و تبعید یاب بقلعه چمر بق مؤذنه  
 لهذا اوردان قلعه و بنشاده دست یحیی خان  
 پسر <sup>دند</sup> سلطان الله با وجود این فتاوی علمای عظام  
 و فقههای ذوی الاحرام و اذیت و زجرستان  
 از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این ممالک  
 روز بروز در ترزاید بودند و بجهت و حدال  
 بعضی بود که در جمیع اطراف ایران در مخالفت و  
 مجالس جز این گفتگو سخن نبود و دستخیز عظام  
 بر خواسته علمای دین مبین در ولوله و  
 غامه

بود ولی سائرین منکر این دو پانند باری  
 از بین زاه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت  
 که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول  
 حکم فاصل احضار نمودید حال چه شد که این  
 مقصد عزیزه مسدول بجاگو و تبریز کردید  
 مر چند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودید  
 عطای اعلام تقریب فرمودند و ملاقات خان  
 ندانستند بعد حرکت بقلعۀ ماکو دادند  
 نه ماه در قلعۀ منیع که در ذروه از جبل منیع  
 واقع ماوی دادند و علی خان ماکوئی از فرط  
 محبت بنامندان نبوت بقدم مقدم در رعایت  
 مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد

بطور نشانیته ممکنه شما با کورفته چند  
 در اینجا توقف و استراحت نمایند و بدانکه  
 دولت قاهره مشغول مشوید و مقرر داشتیم  
 که در هر حال مراعات و توقیر نماید و چون  
 سفر بکردیم شما را محضوض خواهم خواست  
 بعد او را با چند سوار از جمله محل بیک چرخ  
 بتبریز و ما کور و افه نمودند دیگر تا بجان با  
 روایات پیغامهایی کنند که بواسطه محمد  
 واقع از جمله بتهمد شغای پای خان مرو  
 لکن بشرط حضور و دفع تسلط جمهور و منع  
 وزیر کبیری تبلیغ این عرائض بحضور پادشاه  
 چه که خود مدعی پیری و حاضر مرشد  
 بود.

خون این سید را در ملبکه حلاله تراشید  
 ما در دانند و موکب پادشاهی در سفر و <sup>محل</sup> جا  
 و ما بغی در نظرنه شهبه بنیست که حضور با  
 باعث خفته عظمی و فساد ابر خواهد شد  
 لهذا علی الحیاله رای صواب چنانست که در <sup>مد</sup>  
 غیبت موکب سلطانی از مقر سرپر شهر <sup>م</sup>  
 این شخص را در قلعه مانا کو مقروضاد و حصول  
 منول نامعلق بحین رجوع نمود مطابق این  
 رای محاطب اللباب دستخط اعلی حضرت پادشاهی  
 صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط  
 مختصرش اینست بعد از القاب چون موکب  
 ما یون در جناح حرکت از طهران است ملا <sup>قات</sup>

و چون بکار گذر رسید امری جدید از وزیر  
 وارد و فریضه کلین را مقروض منزل قرار فرمودند  
 در مدت بیست دو روز را نخواهد بعد از این  
 به پیشگاه حضور شاهی باری تقدیم و محبت  
 ظهور حقیقت حال خویش خواهر مشول نمود  
 و اسباب حصول فوائد عظیمه شمرد و وزیر کبیر  
 پذیرفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که  
 موکب نمایون در شرف حرکت است و استغنا  
 باینگونه امور حال مورث فتور مملکت و شبهه  
 نیست که مشایخ علمای دار الخلافه نیز بر  
 علمای اصنافان سلوک نمایند و سبب بکار  
 عموم گردد و بموجب مذهب ائمه معصوم  
 خون



خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون  
 بمورد چرخوار رسیدند بمشاهان امر رجوع باصفهان  
 فرمود و در خلوت سرپوشیده خویش مأمور  
 ما و صداد و جزو اصر تا ابلان و معتمدان  
 معتمد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار  
 ماه بر این منوال گذشت و معتمد رجعت یزدان  
 پیوست کرکین خان برادر زاده معتمد بوجود  
 باب و در خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم  
 غار منگشت حاجی میرزا آقا سی و وزیر ششم  
 امری صادر نمود و دستور العمل داد  
 که باب را خفیا بالناس تبدیل در تحت محفظت  
 سوادان نصیری مبارک الخلافه روانه نمایند

حضارت مشرع مبین را فرخواستند و مباحثه  
 و مخادله با جوان تاجری نپسندیدند مگر علاء  
 مقامه اقا محمد مهدی و فاضل شراقین <sup>را</sup>  
 حسن نوری مجلس بیوال بعضی سائلان لذت  
 اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی  
 شد و چون نتیجه از این مجلس بحیث <sup>صل</sup> حاکم <sup>صل</sup> خا  
 نشد حکم شد بد و فتوای قوی علمای اعدا  
 بھری نکست ملکہ فرزع عظیم را نسکین <sup>صل</sup> مشیح  
 خواست و هجوم عام را منع شد بد <sup>صل</sup> لهذا  
 صدور فرمان با ارسال <sup>صل</sup> باب <sup>صل</sup> طہران <sup>صل</sup> شیوع  
 داد تا حکم فاصیله حصول یابد و یا مجتہد باطل  
 مقاومت تواند لهذا اورا با جمعی سواران  
 جلس

و در یک محضر او مناظره نمایند و سؤال و جواب  
 عیناً بدون تحریف بوساطت کاتب مخصوص  
 خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود و آنچه  
 امر و اراده پادشاهی و از قرار گیرد مجری شود  
 علماً این قضیه را و من شریعت شمرده نپذیرفتند  
 و محضری ترتیب نموده بنکاشتند که اگر در امر  
 اشتباهی باشد احتیاج با اجتماع و سؤال و جواب  
 ولی چون مخالفت این شخص بشرع انوار شهر  
 از افتابت پس اجزاء حکم شرع عین صواب است  
 معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع  
 بیاورید تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب  
 بیاساید علما ای اعلام و فضلاء مکرماً

و اشتداد حرارت هوا حسب تقاضای مجبور فرار نمود  
 بآب و بشرط خروج از شهر رها کرد در صبح آن شب  
 بآب با سید کاظم رنجان از شیراز قصد اصفهان نمود  
 نمودند و پیش از ورود با صفه آن مکتوبی بمحمد  
 الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و با اطلاع حکومت  
 در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را  
 معین نمود چهار روز در آنجا اقامت و روزی  
 بحسب خواست امام در مجلسی تا مآمل تفسیر  
 و العصر مرقوم نمود چون این خبر بمحمد رسید  
 دیدن از او نمود و سؤال از نبوت خاصه جواب داد  
 در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم  
 شد معتمداً مرقوم بود که جمیع علما جمع شوند

فرمودند که کار اهمیت پیدا نموده و چاره از دست  
 رفته مجلس و ضرب و تعذیب و تفضیح مشرّه  
 حاصل نه خاکم فارس حسینخان زاد لالت نمودند  
 که اگر این ائتش را خاموشی خواهی و این رخنه و  
 فطور را سد <sup>طعمی</sup> عملی علاج فوری و چاره قطعی قتل  
 بایست و باب جمعیت زیادتی جمع نموده و در <sup>حیا</sup>  
 خروج حسینخان عبدالحمیدخان دارو ضه را  
 امر نمود که در نصف شب در خانه حال باب از  
 اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست  
 بسته حاضر نماز مدد عبدالحمیدخان با جنود  
 در خانه خراب و حال مستید کاظم زنگانی که  
 نجات و چون از قضا در ان شب علت و نا

طایفه نغان از دل و خان بوعظ و نصیحت<sup>نای</sup>  
 بخواستند چاره نتوانستند طاقت رفتن  
 بپهران همبورگشته و بحضور خاقان مغفور<sup>شاه</sup>  
 شکایت نمودند و خواهرش احضا و ملا محمد  
 بپهران نمودند امر پادشاهی باحضار صادر  
 و چون بپهران رسید او وارد محضر<sup>شاه</sup> علما حاضر  
 ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار  
 چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی برآید  
 وارد دنیا مدلهذا خاقان مرحوم بک عصا  
 و پوچا هومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود  
 باری شیوع این خبر در اکثاف و اطراف ایران  
 و ورود بعضی مقلدان بقا رس علما ملاحظه  
 فرمودند

بشیر و مستادان شخص از تقاضای دید و وقایع  
 چنانچه بامید و شامی اطلاع یافته با بعضی <sup>تالیف</sup>  
 مراجعت نمود و چون کیفیت وقوع آنرا بمجهت  
 استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت با وجود  
 آنکه عالی خیز و منقری شهر بود از تصاد با او  
 و مشید آمد و در مجلس درس کتب را برچید  
 و گفت موسم بهار و با ده رسید و این <sup>و تا</sup> عبا  
 بر زبان داند طلب العلم بعد الوصول الی  
 المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را با الی  
 منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی <sup>قرآ</sup> شعر را  
 و اعتراض خویش بنیاب نوشت <sup>باب</sup> در جواب  
 او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود <sup>آنکه</sup>





و کار اهمیت پیدا نمود بجهتیکه خانان مغفور  
 محمد شاه شخصاً را که از مشایخ علمای اوسادات و  
 مستوفی تیسری دارایی بود و محل ازلت و آنجا  
 تعیین فرمود واسب و خرج داد که بشیر از رود  
 و بنفشه فخر این کیفیت را نماید مستند کرد  
 چون بشیر از رسید بیاب سه مرتبه ملاقات  
 نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال و جواب گذشت  
 در مجلس ثالث خواهرش تفسیر کوثر کرد و چون با  
 من غیر تفکر و تأمل تفسیر و مفضل در آن مجلس  
 بر کوثر نوشت مستند کرد شیفته و اشقته  
 او شد ولی ملاحظه غایت و اندیشه نتایج  
 این محبت یکسر بی وجود نزد پدر مستند جعفر

وثبوت و رموخ تا بغان کردید و هر چه کان بود  
 که مدعی و مناط فیض از حضرت منا حجت ما  
 علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد  
 که مقصود سر بابیت مدینه دیگر است و  
 مناط فیوضات از شخصی دیگر که اوصاف  
 و لغوش در کتب و محافل خویش مصر باره  
 چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما  
 در قون سیاستیه و متابع فتاوی کفتکوزیا  
 شد و تعرض بنیاب و لوله در ایران انداخت  
 سبب از یاد اشتغال محبتان و اقبال متوفیان  
 کردید چه که از این وقعات جبهوی نام زد  
 شد و در اطراف ایران بعضی از عباد با و کوفه  
 و کار

و اکثر نامر بجهت افتادند خاکه فار من بصواب  
 علما چند سوار فرستاده بآب احضار و  
 محض علما و فضلا تویخ و عتاب نمود و زبان  
 باز خواست کشود و چون بآب رد تویخ نمود  
 و مقاومت عظیم با ساره رئیس لطفه شده  
 زدند و اهانت و تحقیر نمودند بجهتیکه عماد  
 بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در تم  
 مجلس قرار مشورت دادند و بضمائم و کفالت  
 حاجی سید علی مجانه روانه نمودند و منع از ملا  
 خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احضار  
 و اصرار و اجبار برانکار نمودند بر سر منبر نوع  
 تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

بتکفیر پرداختند و فتوای قتل و تدهیر دادند  
 و حسینان اجداد باقی را که حاکم فایز  
 بود بران داشتند که داعیان باب یعنی انصاف  
 معتزس را قتل کردند و بامیرزا محمد علی نادر  
 و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزان  
 و محارم نموده در کوچه و بازار گردانیدند و  
 علمای ایران محارمت سیامی نداشته پنداشتند  
 که نشانه و تحریک سب جنودت و خاموشی کرد  
 و بادی قلع و فراموشی و حال آنکه نعره را مورو  
 سب ثبوت و رسوخ کرد و بادی توحه انظار  
 و نفوس و این قضیه مکرات و مرآت بجز به  
 رسیدن لهذا این سیاست سب شیوع شد  
 و اکثر

امین بودند و با اصطلاح خویش رکن دایع مرکز  
 سوح حقائق دین مبین شمردند از آنجمله ملا  
 حسین بشرونی و میرزا احمد از غنبدی و ملا  
 صادق مقدس و شیخ ابوتراب اشتهاردی  
 و ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل اورمی  
 و ملا مهدی کندی و شیخ سعید هندی  
 و ملا علی بسطامی و امثال آنها اقبال با و  
 جستند و با طراف ایران منتشر شدند و  
 خود با بجز مطواف بیت الله نموده بعد از  
 مراجعت چون خبر ورودش با او شهر رسید  
 گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی  
 در شهر شیراز آشکار گشت جمهو و غفیر علیا

در شوق و تحریر با انتظار طلوع آن شخص کز  
 و این کتب را احاطه آن الهامیه و کلام فطری <sup>مدت</sup>  
 و عند تحقیق معلوم شد که دعوی و <sup>پسته</sup>  
 نداشته و چون در میان مردم مشهور بعد  
 تعلیم و تعلم بوده در نظر افاضل این قضیه مخالف  
 العاده جلوه کرده بعضی از ناس با و کرم و  
 و جمهور را نگارشدید اظهار نمودند و جمیع <sup>علم</sup>  
 مجتهدین و فقههای معتبرین که صاحب سند  
 و محراب و منبر بودند بر قلع و قمع عهد و  
 پیمان شدند مگر بعضی از علما و ثائفة  
 شیخیه که معتکف و گوشه نشین و حسب  
 المسلك دائماد و مستجوب شخص عظیم و فرید و  
 امین

عزتت وداوود کالات لیحصروعد باراً  
 او محترکه و مجبل و لایس متمک و درختین  
 کتا بی که در تفسیر سوره یوسف مرقوم نموده  
 در جمیع مواضع ان خطا بها فی بان مخصراً بکه  
 از او مستفید و مستغیر بوده نموده و سقلاً  
 در تمهید مبادی خویش جنبه و تمنا و فدا  
 خان در سبیل محبتش نموده از جمله از عبار  
 يَا بَعْبَةَ اللَّهِ فُلَيْدِيتَ بِكُلِّ لَكَ وَرَضِيَتْ  
 السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَيَّتِ إِلَّا الْقَتْلَ فِي  
 مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلَى مَعْتَمِماً قَدَمَاءُ  
 وهم چنین تالیفات کثیره در شرح و تفسیر  
 آیات قرآنی و خطب و مناظرات عربیه نمود

مستدعی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ<sup>در</sup>  
 ابو شهرآزول بشرکت خال و بعد مستقلاً تماماً  
 مشغول بوده و بحسب آنچه از لومس هم بود بود  
 مشهور بنده بن و تعبد و صلاح و تقوی و  
 باین صفات منظور نظر نامش بوده و در سنه  
 هزار و دویست و شصت در سن بلوغ و بیخ  
 در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات  
 اثار می نمود آرسد که اشکار کردید شوروی  
 سر و پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز کفنا  
 نمود و مقام بابت اظهار و از کلمه بابت  
 مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از  
 شخص بزرگوار و هستم که هنوز در پس پرده  
 غایت

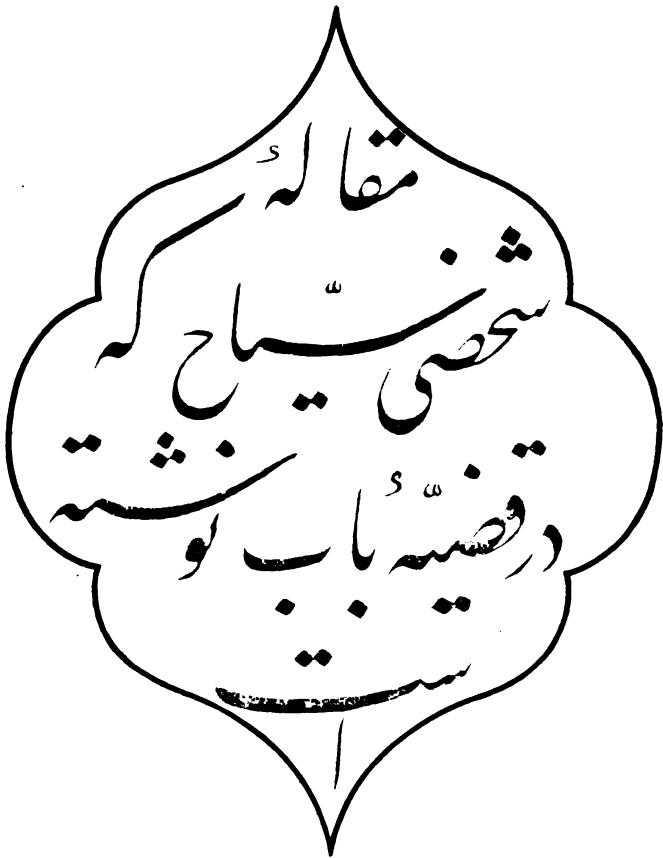


مذکور و بنا بر سبب تطویل لهذا ایضاً تعلق  
 بتاريخ این کیفیت دارد در اوقات مسیاحت  
 در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای  
 دقیق و خارج و داخل و استنا و بیگانه جستجو  
 شده و متفق علیه متعرضان بوده باختصار  
 مرسوم میکرد تا تشنگان سرچشمه معارف  
 که طالب اطلاع مرقایع هستند مختصر  
 معلوماتی از این قضیه حاصل گردد؛ باب  
 جوانی بود تاجر از سلالة طاهور در سنه هزار  
 دو سیت و سی و پنج روز اول محرم متولد و  
 چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا  
 فوت شد در شیراز در اغوش خالش میرزا

مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب <sup>سینه</sup> ششده

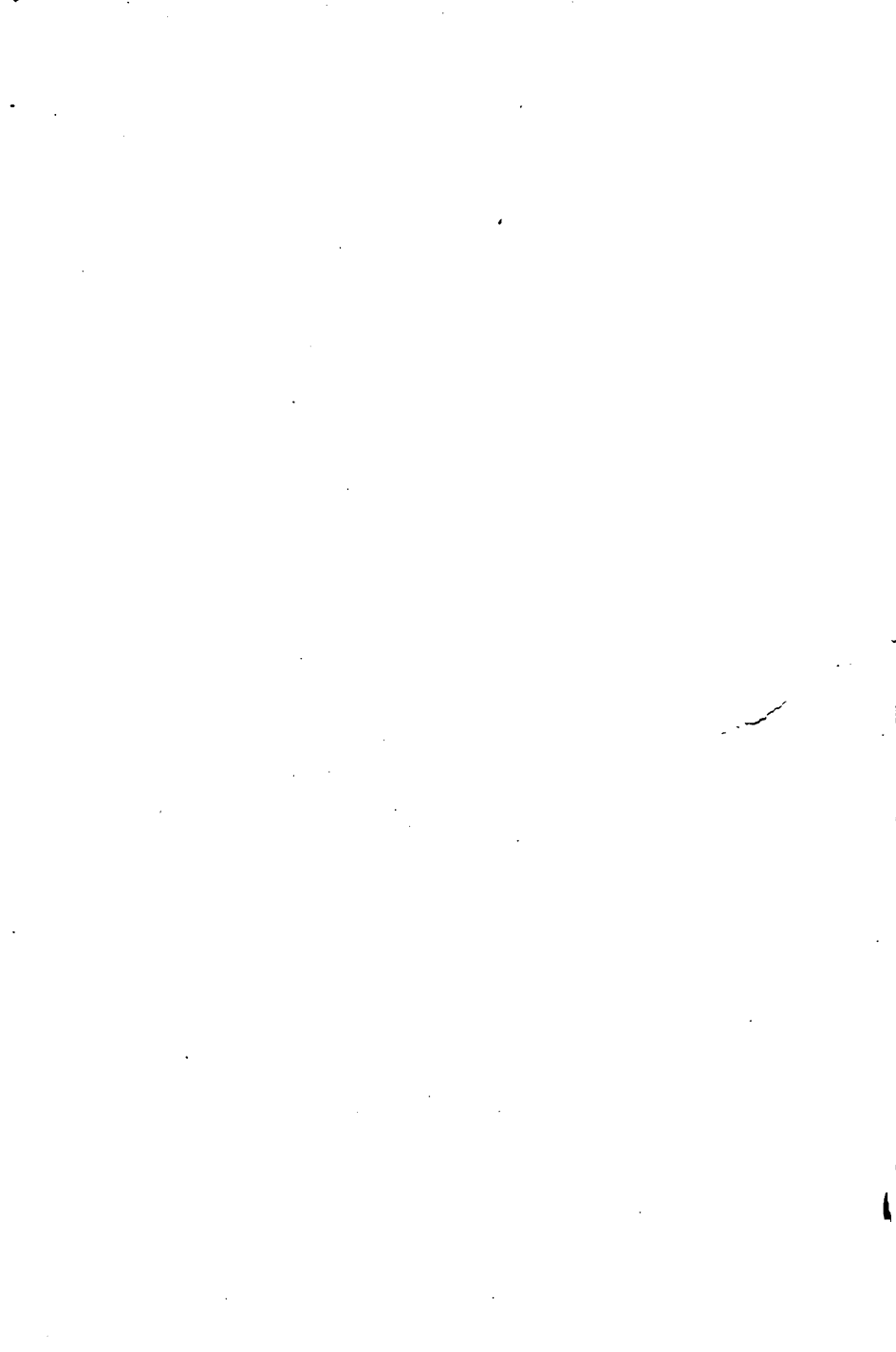
در خصوص شخص معروف بنیاب و حقیقت او  
 اینطائفه روایات مختلفه و تفاسیل بسیار  
 در السن و افواه ناس و صحائف تاریخ و او را  
 حوادث ایران و اروپا مندرج است لکن از متبا  
 و مخالف اقوال در روایات هیچیک چنانچه باید  
 اعتماد در آن آید بعضی بنهایت ذم و قدح زبان  
 کتودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه  
 در معرض مدح و تحقیر را میدند و عزلی مسموعان  
 خویش را نکاشتند و تعرض بدم و مدح ننمودند  
 و چون این روایات مختلفه در سائر اوراق

مذکور



1

۷



100

100

100

GENERAL LIBRARY - U.C. BERKELEY



8000706437

BP

391

T7

V. 1

54939

UNIVERSITY OF CALIFORNIA LIBRARY

